

علویان ، با لشکر عمرولیت جنگید و دوسپاه در باب الزاد با هم مقابل شدند . رافع به خوارزم گریخت و بدست مردم آن دیار کشته شد (۱) عمرو ، نامه ای برای معتضد فرستاد و ولایت ماوراء النهر را درخواست کرد . وی ضمن نامه نوشته بود : اگر این شغل مرا دهند ، من ، علویان را از طبرستان برکنم و گرنه ناچار ، اسماعیل احمد را از میان برمیدارم .

سامانیان که با اقول کوکب اقبال صفاریان بر نواحی شمال و شمال شرقی ایران تسلط یافته بودند دومین گرفتاری برای محمد بن زید بشمار میرفتند . گردیزی درزین الاخبار تحت عنوان « ماجرای اسماعیل بن احمد بن اسد سامان » میگوید :

« چون ولایت خراسان ، بر اسماعیل را گشت و عهد و لواء معتضد برسد اسماعیل - بن احمد ، محمد بن هارون را بفرستاد تا گرگان و طبرستان بگیرد و محمد بن زید بن محمد را بگیرد و سوی اسماعیل فرستاد و اسماعیل گرگان و طبرستان بر محمد بن هارون را داد . . . سنه تسع و ثمانین و مائین . »

ابن اسفندیار ، جریان حوادث سال . ۲۸ را اینگونه شرح میدهد :

در سال . ۲۸ که اسماعیل سامانی بر عمرولیت چیره گشت و او را از میان برداشت محمد بن زید از همه جانب فارغ البال و آوازه همت ، مروت ، علم ، سخاوت ، امانت و وفاداری او در عالم منتشر شده بود از عرب و عجم و روم و هند ، ملوک و اکابر ، بمؤاخات او رغبت میکردند و قتل و ثبات و فضل و برکات آن بزرگوار داستان افواه شد و بعین کمال راه یافت : کذاک کسوف البدر عند تمامه ، محمد بن زید داعی الی - الحق در سنه ۲۸۷ در جنگ با محمد بن هرون - که از جانب اسماعیل بن احمد سامانی نیرو میگرفت غرور و جسارت و مردانگی و تهور را بنهایت رسانید و با آنکه محمد هرون

۱- سرجان ملکم در تاریخ خود ، بنقل از زینة التواریخ و تاریخ خواند میر میگوید :

رافع بدست عمرولیت قتل رسید و در آن هنگام ، رافع ، از جانب محمد زید ، سردار

لشکر شد . (۱ . ک . ص . ۱۳۰ ، ۱۳۱ . باب ۸) .

آهستگی میکرد او شتاب سی ورزید هرون نوبتی درخفا با اصفهید ملک الجبال رستم- بن قارن سיעاد بست و علی الظاهر بدوستی محمد پرداخت اما سرانجام بر او شورید و در جنگی سخت که روز آدینه پنجم شوال سنهٔ مزبور میان داعی و او در گرفت محمد بن زید شهید گردید و پسرش ابوالحسین زید بن محمد (۱) سیدی که در جوانی بدرجهٔ فضل و بزرگواری رسیده بود باسارت درآمد^{۶۷}.

پاول هرن میگوید: محمد بن زید، جان و دولت خود را در جنگ با اسماعیل - بن احمد گذاشت. سامانیان نیز در مقابل مشکلات این ولایت، عاجز و ناراضی بودند. در تاریخ کامل نوشته اند محمد بن زید ادیبی فاضل و شاعری نیکو سیرت^{۶۸} بود ابن اسفندیار میگوید بزرگواری قدر او را اگر مجلدات کتاب سازند هم قاصر باشد. سید اسام ابوطالب روایت کرد که او را دبیری بود عالم، ابوالقاسم الکاتب البلخی گفتند. شهور و معروف بفضل و بلاغت، گفت چند پادشاه را خدمت کردم با وسعت جاه و فسحتی که ملک ایشان را بود و بسیار بلغای جهان را دیده همیشه پیش من همچون ما بودند الا این محمد، هر وقت که املاء نبشته [ای] کرد پنداشتم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله اداء وحی میکند. عبدالعزیز العجلی در حق او قصیده ای گفت (۲) سی هزار درهم پیش او فرستاد و چون بکر بن العبد العزیز العجلی که از سروران جهان بود پیش او رسید بآمل بجهت او از اسب بزیر آمد و بخلاف آلات و تجملات، هزار هزار درهم، درصد بدره کرده پیش او فرستاد و هر سال سی هزار درهم سرخ بمشاهد حسین علی و امیرالمومنین علی و حسن علی علیهم السلام و سایر سادات و اقربای

- ۱- اولیاء الله آملی نوشته است: «... فی الجملة مدت شانزده سال داعی محمد در طبرستان حکومت کرد و در آن میانه برای پسر خود ابوالحسین زید بن محمد از خاص و عام بیعت بستاند و نام او در عقب نام خود در خطبه و بر سکه یاد فرمود کردن». نمونه ای از اشعار این جوانمرگ را در فصل چهارم سلاخه سیرمایید.
- ۲- نند بیت از این قصیده را در فصل آخر درج کرده ایم.

خویش فرستادی (۱) و چون متوکل مشاهده ائمه خراب کرد اول کسی که اعادت آن عمارت فرمود او بود. آورده اند که روزی بدیوان عطا نشسته بود و حشم را جامگی میداد، مردی را پیش او آوردند پرسید که تواز کدام قبیله [ای]؟ گفت از عبدالشمس. گفت از کدام بطن، مرد خاموش شد. باز گفت مگر از فرزندان یزیدی؟ گفت آری. داعی گفت ای جوان تو مگر ندانستی ترا با طالبیه نباید بود. بیکیار، سادات علویه، شمشیرها برکشیدند که ما او را بکشیم. داعی بانگ برایشان زد... و آن مرد را نفقات و چارپای داد و تا بعراق، معتمدان با او همراه کرد که [مبادا] طالبیه هلاک کنند و گسیل فرمود.»

در تاریخ ابن کثیر مسطور است که محمد بن زید فاضل دیندار نیکو سرشت بود و مذهب شیعه داشت روزی دو کس پیش او بمخاصمت رفتند که یکی را نام معویه بود و دیگری را نام علی، محمد چون نام ایشان را شنید گفت حکم میان شما ظاهر است پس آنکه نام معویه داشت گفت یا ایها الامیر بنام ما مغرور مشو پدر من از اکابر شیعه بود بواسطه آنچه در بلاد و اهل سنت میبود از روی تقیه نام من معویه نهاده بود و این مرد پدر او از کبار نواصب بود و از ترس شما نام خود علی نهاده پس محمد تبسم کرد و باو احسان فرمود (۲).

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین میگوید :

محمد بن زید پس از برادر بحکومت نشسته اول کسیکه قبه بر سر مرقد منور حضرت امیر المؤمنین علی (ع) ساخت اوست و همه ساله مبلغ سی و دو هزار دینار پنهان

۱- صاحب « المنتظم فی تاریخ الملوك والاسم » ضمن شرح حوادث سنه سال ۲۸۲ در مورد ارسال مبلغ معتابهی وجه از جانب محمد بن زید برای توزیع بین علویان بغداد و کوفه و نواحی دیگر خبری نقل کرده است که ما عین آنرا در بخش ملحقات بشماره ۶۹ آورده ایم.

۲- این مطلب در کتاب ابن اثیر نیز مذکور است و ما، متن فارسی مزبور را از مجالس- المؤمنین قاضی نورالله نقل کردیم.

بغداد پیش محمد بن ورد عطار که یکی از اسنای شیعه بود میفرستاد تا در وجه سادات انفاق کند در سنه اثنی و ثمانین و مأتین شحنة بغداد آنرا گرفته نزد معتضد عباسی کفایتی تصور کرد اما معتضد او را نهیب داده حکم کرد که او را بفرموده محمد در میان علویه قسمت کند^{۶۹}.

صاحب ناسخ التواریخ مینویسد: محمد بن زید در علم و فضل، فحلی بزرگ و در سماحت و شجاعت مردی سترگ بود. علما و شعرا جنابش را مناص و ماجاء میدانستند و محمد بن زید در پایان هر سال، از بیت المال نگران میشد. آنچه افزون از مخارج سال بجای مانده بود بر قریش و انصار و فقهاء و قاریان قرآن و دیگر مردم بخش سیکرد و حبه ای بجای نمیگذاشت.

باتفاق مورخان، محمد بن زید هفده سال بر طبرستان حکومت راند و دبیر او ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی کاتب و مصنف معتزلی بود. همچنانکه گذشت محمد در جنگ با هارون مجروح و مقتول گردید صاحب مقاتل آل ابی طالب میگوید: سر بی تن او در گرگان نزدیک گور دیباج محمد بن صادق علیه السلام مدفون است (۱).

۴- ناصر کبیر اطروش

ابو محمد حسن بن علی العسکری بن الحسین بن عمر الاشراف بن علی-

السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع)

حسن بن علی از نوادگان امام حسین علیه السلام، مسمی به اطروش، ساقب به ناصر کبیر، همزمان با محمد بن زید و همواره مورد نگرانی و بدگمانی وی بود. ناصر کبیر، اعلم فضلالی عصر خویش و یکی از اسامان قدر اول مذهب زیدیه است که

۱- زاینو در دودمان علوی مازندران نوشته است: «تن بی سر محمد بن زید که در سال ۲۸۷ هجری ۹۰۰ مسیحی در دوسیلی گرگان شکست یافته و بقتل رسیده بود در محلی که به گور داعی معروف گردیده بخاک سپرده شده است» (ص ۱۲۴).

بهنگام خود در بخشهای آینده از آن بحث خواهیم کرد. وی پس از مرگ محمد بن زید و اسارت فرزند او در بخارا روز آذینه تیر از ماه مهر سنه ۲۸۷ - بخونخواهی از محمد بن زید خروج کرد.

از اهالی گیلان و دیلمان، خلق بسیار بر او بیعت کردند و بتأثیر انقباس متبرکه او از طریق زردشتی به دین محمدی انتقال یافتند. (۱) ظهور ناصر کبیر، با قدرت و استیلا سامانیان مصادم و همزمان بود. چندانکه یکبار در آمل با آنان مصاف داد و شکست یافت و یارانش مقتول یا پراکنده شدند اما بار دوم هنگامیکه برای تسخیر طبرستان از طرف کافه مردم، دعوت یافت بر اثر آنکه اسماعیل سامانی بدست غلامی مقتول شده بود بی هیچ سانس و راهی را دعوت یافت بر افراسخت و در آمل مستقر گردید.

ناصر کبیر، چهار فرزند داشت؛ محمد که در خردی درگذشت، علی شاعر، احمد ابوالحسین که اسامی مذهب و ملقب به صاحب الجیش بود و جعفر ابوالقاسم (۲) با اینحال ناصر کبیر حسن بن قاسم را که پسر عم او و از نوادگان امام حسن علیه السلام بود در تمام امور بر فرزندان صلبی خود ترجیح میداد چندانکه امر ونهی پادشاهی را بدو سپرد و وی را بحکومت گیلان و دیلمان نشانید. این امر بر فرزندان ناصر کبیر گران آمد تا جائیکه ابوالحسین احمد، بی التفاتی پدر را ناشی از عقاید مذهبی دانست و ابوالحسن علی در قصیده ای که سرود بر آراء زیدیان تاخت. از جانب دیگر وقتی حسن بن قاسم در رویان و گیلان مستقر گردید از سروده ها و اندیشه های آنان بيمناك

۱- اولیاء الله آسلی نوشته است: «گویند که هزار بار هزار مرد اهل بیعت او بوده اند.»

۲- ابن اثیر می گوید: ناصر چند فرزند داشت: ابوالحسن - ابوالقاسم و ابوالحسین .. ابوالحسن، شاعر بود و با ابن معتز مناقضات داشت. صاحب عمدة الطالب میگوید: ناصر پنج فرزند داشت: زید - ابوعلی محمد مرتضی - ابوالقاسم جعفر ناصرك - ابوالحسن علی - الادیب المیجل - ابوالحسین احمد صاحب جیش ابیه.

شد و این تردید بر او دست داد که مبادا فرزندان ناصر کبیر ، نظر عنایت پدر را در حق او بزنند . حسن بن قاسم ، همچنان در تب و تاب اوهام بود تا آنجا که با هروسندان بن تید آ ، خسرو بن فیروز و جستان و لیثام بن وردآزاد و سایر ارباب و اصحاب آن نواحی ، اتفاق کرد که سید ناصر اطروش را دستگیر سازند . پس از مدتی ، حسن - بن قاسم ، بهمین شیوه ، ناصر کبیر را در پایدشت بگرفت و دست بسته به قلعه لارجان فرستاد . میگویند حسن ، کار ناسپاسی را بجایی رساند که حکم کرد لشگریانش بسرای ناصر تاختند ، اسوار او را بتاراج بردند و اهل و عیالش را تارو مار ساختند .

سید مرعشی میگوید : « بعد از آن ، خود سوار شد و چند نفر بنیزه بزد و آن پرده سرایان را بازستاندند و لیلی بن نعمان - که حضرت سید او را نوبت اول نیابت گیلان داده بود درقریه نشکنجان اثر عمارت و خندق سرای او موجود است درساری نایب اسام بود چون این خبر بشنید به تعجیل به آمل رفت و درون خانه حسن بن قاسم رفت و به زور و عنف انگشتی او را از انگشت بیرون آورد و نزد قلعه دار لارجان فرستاد تا امامت پناه [ناصر کبیر] را خلاصی داده بیاورند همچنان قاصد رفت و سید را خلاص داد و آورد . چون خبر به حسن قاسم رسید که سید میآید سوار شد و تاقریه میله - که بسه فرسنگی آمل واقع است برفت . مردم آمل در عقب برفتند و گفتند که : کرم سید بیش از آنست که ترا عفو نکند می باید ترا باز آمدن که البته آنچه کرده ای بروی تو نخواهد آورد . حسن قاسم باز گردید و نزد سید رفت . سید همچنان که اهالی گفته بودند ، هیچ به روی او نیاورد . این قدر گفت که ترا بدانچه کرده ای عفو کردم و اجازه فرمود که به گیلان رود بعد از مدتی فرزند امام ابوالحسین احمد صاحب الجیش از او نزد پدر شفاعت کرد ناصر کبیر ، حسن قاسم را از گیلان باز آورد دختر خود را بدو داد ، امارت گرگان را بدو سپرد و بهمراهی فرزند دیگرش ابوالقاسم جعفر عازم آن نواحی گردانید . » .

صاحب تنقیح تواریخ الملوك میگوید : الناصر الکبیر ، با داعی محمد بن زید در طبرستان همراه بود وقتی رافع ، سر عسکر سامانیان ، طبرستان را از دست محمد باز

گرفت ، ناصر حسن چهارده سال در دیلم بازماند و جمعی را بهواداری خود دعوت کرد . آنگاه در سال ۳۰۱ داخل طبرستان شد و خود را خایفه نامید (۱) .
ابن اثیر میگوید : ناصر در یکی از جنگهای محمد بن زید ، بر اثر ضرب شمشیری که بسرش وارد شد ناشنوا گردید و از این لحاظ او را اطروش نامیده اند (۲) اما صاحب عمدة الطالب مینویسد وقتی رافع بر او دست یافت هزار تازیانه بر او زد و بر اثر آن ناصر کبیر ناشنوا گردید ، وی امام زیدیه و پادشاه سرزمین دیلم بود و تیره ناصریه زیدیه بدو منسوب است هنگام اقامت در خساك دیلم مردم را به خدا و اطاعت از فرمان اسلام فراخواند . وی ملقب به ناصر للحق بود و در آمل بسال ۳۰۴ وفات یافت .

ناصر کبیر شاعری مفلح ، علامه‌ای ظریف ، امام در فقه ، مردی فاضل ، عالم ، پرهیزگار ، محبوب القلوب و نادره گو بود . چون از مردم آمل بیعت ستانید از طریق رأفت و عاطفت ، گنا هانشان را مورد بخشش قرار داد و مردم بحسن سیرت و صلاح او آموده ماندند . طبری میگوید مردم طبرستان ، هرگز نظیر اطروش را از نظر عدالت ، نیک - سرشتی و حقیقت خواهی ندیده بودند (۳) .

ناصر در روزهای آخر زندگی از حکومت و فرمانروایی کناره گرفت و بعبادت و اطاعت پرداخت . وی سیدی بسیار افادت بود . از اطراف جهان برای اقتباس علوم و فنون - از فقه و حدیث و نظیر و شعر و ادب - بدرگاه او می‌شتافتند . ناصر کبیر پس از

۱ - الانتخابات البهية بنقل از تمقیح تواریخ الملوك هزار فن .

۲ - وکان سبب صمه انه ضرب علی را سه بسیف فی حروب محمد بن زید فطرش (برای دریافت سبب خروج و حوادث زندگی ناصر کبیر اطروش به صفحه ۳۰۷ جلد هفتم رجوع فرماید) .

۳ - ولم یر الناس مثل عدل الاطروش و حسن سیرته اقامة للحق (تاریخ طبری . ص

سه سال و سه ماه سلطنت روز بیست و پنجم شعبان سال ۴۰۳ هـ در هفتادونه سالگی بجوار رحمت خدا پیوست. ابن اسفندیار میگوید: فضل و علم و زهد و ورع و آثار کرامت او هنوز در گیلان و دیلمان ظاهر است و مذهب و طریقت او معتقد گیل و دیلم و بآمل، شهید و مدرسه و دارالکتب و اوقاف معمور و برقرار و خاك او مزار متبرک و مجاوران بر سر تربت مقیم. رایینو در رسالهٔ دودمان علوی مازندران نوشته است: مرقد حسن بن علی ناصر الکبیر دارای گنبدی مخروط و مفروش با کاشیهای آبی بود که بهمین لحاظ آنرا گنبد کبود مینامیدند و سید علی مرعشی حاکم مازندران آنرا بنا کرد.

آثار ناصر کبیر

همچنانکه گذشت، حسن بن علی، یکی از پیشوایان بزرگ فرقهٔ زیدیه بود و با وجود آن بزرگوار، مذهب شیعه در طبرستان نضجی بسیار گرفت. شیخ نجاشی در کتاب رجال نوشته است که ناصر کبیر در مسئلهٔ امامت، کتابی کبیر و کتابی صغیر تصنیف کرد (۱) ابن الندیم پس از ذکر آثار آن پیشوای بزرگ میگوید: زیدیه معتقدند که ناصر للحق در حدود یکصد جلد کتاب، تألیف یا تصنیف کرده است ولی ما را بهمهٔ آن کتابها دسترسی حاصل نشد. هر گاه کسی ببیند بخواست خدا آن کتابها را بهنگام خود ذکر خواهد کرد آنگاه آثار زیر را که دیده است یاد میکند:

- ۱- کتاب الطهارة
- ۲- کتاب الاذان والاقامة
- ۳- کتاب الصلاة
- ۴- کتاب اصول الزکاة
- ۵- کتاب الصیام
- ۶- کتاب المناسک
- ۷- کتاب السیر
- ۸- کتاب الایمان و النذور
- ۹- کتاب الرهن
- ۱۰- کتاب بیع
- ۱۱- امهات الاولاد
- ۱۲- کتاب القسامه
- ۱۳- کتاب الشفعة
- ۱۴- کتاب الغصب
- ۱۵- کتاب الحدود.

« هزار فن » این بیت فارسی را که از لطافت جناس ملفق برخوردار است بوی

نسبت میدهد:

ندیدم خوشتر از مازندوان ، جا
الهی خیمه ما - زن - در - آن - جا

۵- داعی جلیل یا داعی صغیر

ابو محمد حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن القاسم

بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی (ع)

حسن بن قاسم - ملقب به داعی جلیل یا داعی صغیر - مکنی به ابو محمد از نوادگان قاسم - اولین فرزند حسن بن زید بن حسن بن علی علیهم السلام بود که در جد سوم با احمد بن محمد - داماد حسن بن زید - پیوستگی داشت . این - قولی است که جملگی برآنند معهدا برخی مورخان ، او را از نوادگان شاخه دیگری از فرزندان قاسم میدانند و این اشتباه از آنجا ناشی شده است که عبدالرحمن الشجری (۱) برادر محمد بطحانی با یکی از پسران محمد مزبور ، همنام بود (۲) .

حسن بن قاسم پس از آنکه بدست ناصر کبیر بر حکومت گرگان و طمیشه توفیق یافت روز دوازدهم رمضان سنه ۴۰۳ باسل رسید و احمد بن الناصر ، پادشاهی را بدو سپرد . در آن هنگام ابوالحسین احمد - صاحب الجیش که خود امیر گیلان بود از جانب برادرش - ابوالقاسم جعفر - مورد سرزنش و ستیزه قرار گرفت که چرا ملک موروثی ما را به دیگری دادی و خود را و مرا محروم ساختی؟ با آنکه ابوالحسین به اصالت و اولویت حسن بن قاسم اعتراف داشت و نمیخواست اراده پدر را تخطئه کند معهدا ابوالقاسم که از دیر باز نسبت به حسن بن قاسم کینه می ورزید بحکومت عمو زاده تن

۱- شجری ، منسوب به شجرة - نزدیک مدینه است (عمدة الطالب ص ۷۳) .

۲- محمد بطحانی هفت پسر داشت که یکی از آنان عبدالرحمن و دیگری محمد هارون بود . تدریجاً خواهیم دید از محمد هارون پسوانی پدید آمدند که آخرین پادشاهان سلسله علویان طبرستان شدند .

نداد و به ری نزد محمد بن صعلوک (۱) رفت ، لشگر طلبید ، به آمل آمد ، خطبه و سکه به نام صاحب خراسان کرد و شعار و علم ، سیاه گردانید . پس از چندی ، ابو-الحسین احمد نیز به او پیوست و بهمراهی مردم خراسان تا طبرستان تاختند . داعی صغیر که از جانب گیلان بیمناک بود از سوی خراسان احساس نا امنی کرد و به آمل روی نهاد . اصفهبد محمد بن شهریار او را دستگیر ساخت و نزد علی بن و هسودان که نایب خلیفه المقتدر بالله در شهر ری بود فرستاد داعی تا هنگام مرگ علی در قلعه الموت محبوس بود .

پیروزیهای دوران حکومت حسن بن قاسم

در آهنگام که سامانیان از ضبط نیشابور عاجز مانده بودند ، داعی لیلی بن نعمان را به نیشابور فرستاد و آن دیار را مستخلص گردانید . لیلی در بازگشت از نیشابور عازم طوس شد که آن شهر را از چنگ سامانیان بدر کند اما در مصافی که رخ داد بقتل رسید و لشگراو بهزیمت تا گرگان بازگشت . جماعتی از کبار دیالم معاهدت کردند که داعی را بغدر مقتول سازند اما کسی از آن قوم ، داعی را ازین مسئله آگاه ساخت داعی شتابان بگرگان تاخت و آن گروه را فرد فرد گردن زد . از آن بعد هیبتی از داعی در دلها افتاد که کسی را زهره نبود فکر محالی بخود راه دهد . چند گاهی طبرستان باین شرح تحت سیطره داعی صغیر بود تا آنکه فتنه آل سیمجور در خراسان پدیدار شد . با آنکه هنوز اختلاف داعی صغیر و برادر زاده هایش - ابوالحسین و ابوالقاسم جعفر از میان نرفته بود در برابر این فتنه هماهنگ شدند و در دیه جلالین میان دو

۱ - صعلوک در المنجد بمعنی راهزنان بی چیز آمده است و هر گاه مطابق رأی مرحوم سلک الشعراء بهار ذیل صفحه ۲۲۴ تاریخ سیستان آنها بر گردانی از سالوک بدانیم بهمین معنی در فارسی نیز آمده است سعدی در بوستان گوید : که سالوک این منزلم عنقریب - بداز نیک کمتر شناسم غریب . یاقوت ضمن شرح «طبر» صعلوک را متضاد غنی قرار داده است . به شماره ۲۸ تعلیقات کتاب حاضر رجوع فرمایید .

لشگر، جنگ در گرفت. پس از جنگ داعی صغیر به آمل رفت و در آنجا مقام کرد و ابوالحسین فرزند ناصر در گرگان نشست. اما این سازش و پیروزی دوام چندانی نداشت و سرانجام دو برادر - ابوالحسین و ابوالقاسم - بمخاصمت داعی همت گماشتند و با مخالفان او عهد بستند که آن بزرگمرد را از میان بردارند. چون داعی صغیر از این حال آگاه شد آمل را بقصد ساری ترك کرد برادران در تعقیب عموزاده خود از راه ساحل به مشکوار تاختند. داعی شبانه راه گریز پیش گرفت چندانکه کسی ندانست کجا رفت (۱).

حسن بن قاسم سیدی عادل، عالم و نیکو سیرت بود. گویند مردم طبرستان بهیچ عهدی چندان امن و رفاه و عدالت ندیدند که به ایام او. کفایت، سیاست و انصاف او بیشتر از جمله سادات بود. در ایامی که داعی جلیل به گیلان شتافته بود مردم آمل به او گرد آمدند و دستها بتضرع برداشتند و از خدای، ثبات ملک و استقامت دولت او را خواستند. حسن بن قاسم در مصلاهی آمل، کوشکهای رفیع بنا نهاد و فرمان داد که در جوار آن، همه برای خود خانه‌ها سازند تا سرای مسلمانان محفوظ بماند، هنگام حکمرانی او، اصفهید شروین ملک الجبال و شهریار وند امید کوه موافقت کردند که مال و منال بهمان پایه که حسن بن زید قرار داده بود بپردازند. این اسفندیار میگوید: «داعی بآمل بعدل و علم و ترفیه خلائق مشغول بود و اند پاره مدرسه و خانقاه فرمود و روزهای ایام سبع قسمت کرده بر مصالح دین و دنیا یکروز بمنظره علم و فقه و نظر بنشستی و یک روز با حکام و مظالم و یک روز تدبیر ملک و اقطاعات و روز آدینه عرض محبوسان و قضاء اهل جرایم البته حوالت

۱ - این، نوشته ابن اسفندیار بود. ابن اثیر میگوید: داعی حسن بن قاسم بسال ۳۱۶

بقتل رسید. صاحب اعیان الشیعه (جزء ۲۲ ص ۲۴) بنقل از تاریخ رویان اولیاء الله آملی مینویسد: داعی صغیر بدست شبیه ابن زیاد مقتول گردید و مدفن او در محله علی آباد - در خانه دخترش - واقع است. قاضی نورالله شوشتری از قاتل او بنام «اوسح بن زیار» نام میبرد.

هیچ سهم از سهمات شرعی و دیوانی بکسی نکرده و همه بنظر و رأی خویش فرمودی (۱) و اهل علم و بیوتات را در احترام و توقیر سبالت دانستی و از هیچ هنرمند که ارباب اسلاک بودند خراج نفرمودی گرفت و از عرب و عجم بلغا و شعرا و متکلم و مذکر و فقیه به حضرت او جمع بودند و در حق همه احسان و مروت فرمود (۲) و هیچکس را نگذاشتی که بر ضعیف باندک و بسیار تسلط کند و در عهد او اهل آمل آسوده بودند».

ولایت ناصران :

۶- صاحب جیش (ناصر اول)

ابوالحسین احمد بن حسن بن علی العسکری بن الحسین بن عمر الاشراف بن

علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع)

پس از مرگ حسن بن قاسم - داعی صغیر - حکومت نواحی مختلف طبرستان و گرگان ، بدست فرزندان و فرزندزادگان ناصر کبیر افتاد و اهالی آن دیار از ایشان به «ناصران» تعبیر کردند. ابوالحسین پسر اول ناصر کبیر اطروش، که ملقب به صاحب الجیش یا صاحب جیش ابیه بود ، بعد از وفات حسن بن قاسم، بتمام ولایات ، نایب فرستاد ، خود روز پنجشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی به آمل رفت و سرانجام روز سه شنبه بیست و نهم رجب سنه ۳۱۱ به رحمت حق جل جلاله پیوست .

۷- (ناصر دوم)

ابوالقاسم جعفر بن حسن بن علی العسکری بن الحسین بن عمر الاشراف بن علی

السجاد - زین العابدین بن حسین بن علی (ع)

وی که پسر دوم ناصر کبیر و از مخالفان سر سخت حسن بن قاسم بود پس

۱- شیوه‌ای که هنوز اسامان زیدیه در یمن آنرا بکار می‌بندند به حاشیه صفحه ۷۱ رجوع فرمایید.

۲- وكان الحسن بن القاسم الداعی کریمًا بدالالاسوال ، شجاعا مقداما علی الاهوال.

از مرگ برادر بر طبرستان چیره شد و ماکان بن کاکی را بولایت گرگان برگزید . ابوالقاسم تا روز سه شنبه دوم ذی‌قعدة سال ۳۱۲ بر طبرستان پادشاهی کرد و هم‌در آن روز وفات یافت .

۸- ابوعلی ناصر (ناصر سوم)

ابوعلی محمد بن احمد بن حسن بن علی بن الحسین بن عمر الاشراف بن علی-

السجاد بن العابد بن حسین بن علی (ع)

پس از ابوالقاسم ، برادر زاده او ابوعلی الناصر محمد بن احمد بن الحسن (نوه ناصر کبیر اطروش) ملقب به ناصر صغیر بحکومت رسید و جمله گیل و دیلم بخاطر نیکو سیرتی ، عقل و فضل ، علم و شهامت و شجاعت او براو بیعت کردند، میگویند از سادات طالبیه در جلادت و قوت بر او نظیر نبود .

ابوالقاسم از دختر دیکوی بنت اصفهان پسری داشت کودک بنام اسماعیل (۱) ماکان و حسن فیروزان و ابوعلی بن اصفهان ، جمله بگراگان بر او بیعت کردند و آن پسرک را پادشاه گردانیدند ، هیچ آفریده‌ای از این ماجرا خبر نداشت تا آن که خبره ابوعلی الناصر رسید . پیام فرستاد که هر کس از گیل و دیلمان و رویان و وجوه اهالی طبرستان که بر پدر و عم من بیعت داشتند و تدبیر مصالح سلک می‌کردند باید فرمان از من ببرند آنگاه از گراگان بسوی ساری حرکت کرد و هنوز به ما مطیر نرسیده بود که ماکان کاکی لشکر خویش را بمقابله فرستاد و فرمان داد که او را بگیرند ، از اسب بزیر آورند کلاه از سرش بردارند و بند بر نهند تا من فرا رسم و تکلیف کار را روشن کنم . آن جماعت همچنان کردند و چون ماکان برسید وی را به گراگان

۱- رابینو از وی در ردیف سلاطین علوی نام برده است و میگوید در سال ۳۱۷ با سارت

فرستاد و کلاه بر سر پسر کهنتر - اسماعیل - نهاد . چون چند ماه بر این سنوال گذشت ساکان به امیرکا (۱) نوشت که سر ابوعلی را بوسیله معتمدی از تن جدا کنند . ابوعلی بفرست دریافت و پیش از آنکه معتمد دست در کار شود او را بنیروی بازوینداخت و از میان جماعتی که بر دروازه گران گرد آمده بودند خود را سلامت رها ساخت تا به آمل رسید .

ابوعلی ناصر پادشاهی سیاس ، شکوهمند ، مطاع ، با وقار و در دل خاص و عام مهیب و محترم بود . هنوز رایت حکومتش بر طبرستان اهتر از نداشت که در سیدان گوی اسبش خطا کرد و او را مرده از زیر اسب بیرون کشیدند (۲) از این طیب طاهر بن احمد الکاتب دبیر رسید حکایت میکنند که گفت : از سولای خود پرسیدم ای سخندوم ، لشگر دشمن انبوه است و من بر حشم تو اعتماد ندارم اگر حالتی حادث شود ترا کجا یابم ؟ گفت از من هزیمت طمع مدار ، از اینجاست به محشر یابی والتوکل علی الله .

۹ - صاحب قلنسوه (ناصر چهارم)

ابوجعفر محمد بن احمد بن حسن بن علی بن الحسین بن عمر الاشراف بن -

علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع)

پس از مرگ ابوعلی الناصر ، برادر او ابوجعفر صاحب قلنسوه (۳) مورد بیعت خاص و عام قرار گرفت و ابوالحسن بن ابی یوسف را بوزارت نشانده . وی سردی

۱- امیرکا ، پسر و رداسف .

۲- سرعشی میگوید : او پادشاهی سیاس و مطاع بود گنبدی که برقد اوست در راستکوی - برابر گنبد داعی - نهاده است . راینو اضافه میکند که وی بسال ۳۱۲ یا ۳۱۳ درگذشت .

۳- قلنسوه در لغت ، کلاه بزرگ را گویند .

ظالم و سفاک بود چندانکه مردم آمل از حیف و تعدی او بجان آمدند و برضدوی غوغا و فتنه‌ای عظیم برپا ساختند. در این هنگام ماکان بن کاکی که بعهد ابو علی الناصر از بیم انتقام او از این کوی بآن کوی میخزید و در کوهستانها متواری بود بار دیگر پدیدار شد، جماعتی بهواداری خود گردآورد و آماده جنگ با داعی سید جعفر گردید. سواران ابو جعفر ایشانرا آهسته آهسته بصحرای پایدشت فراز کشیدند و بنا گهان حمله‌ای سخت بردند و هرآنچه سوار یاغی بود از اسب فرود آوردند. روز بعد ماکان، نامه‌ای برای داعی فرستاد و او را بخروج تحریض کرد اما وی به این نبشته پاسخی نداد.

در این هنگام نصر بن احمد سامانی از بخارا بقصد استخلاص طبرستان و عراق با سی هزار نفر حشم بحرکت در آمد تا بکوهستان طبرستان رسید. ابو نصر، نایب داعی در شهریار کوه راهها خراب کرد و نصر بن احمد را بکوهستان فرو گرفت چندانکه از هیچ سویی راه رهایی نیافت و لشگریان بستوه آمدند. رسولی نزد داعی فرستاد و مصالحه رفت که بیست هزار دینار بفرستد تا محاصره بر طرف شود. نصر بن احمد پذیرفت و از خراسان به بخارا باز گشت. اما تخلیط ماکان کاکی برضد ابو جعفر همچنان ادامه داشت تا جاییکه سرانجام در جنگی بر او فایق آمد و داعی بکوهستان گریخت. ماکان، حسن فیروزان را بدنبال او فرستاد و او را گرفتند و سروپای برهنه بسرای ابوالعباس ذو الریاستین در ساری کشاندند. داعی از گیلان نامه‌ای برای ماکان فرستاد و نوشت: هر ساعت بر من پیغام میدهی که خروج کنم و عذرها بر مافات میخواهی، اصحاب تو برادر زن مرا که دائی فرزند من است میگیرند و محبوس میگردانند و تو نیز بدان رضایت میدهی چگونه بر وفای تو وثوق حاصل شود؟ چون نامه بدست ماکان رسید، ابو جعفر را از بند خلاص کرد و بنزد داعی گیلان روانه ساخت مردم گیل و دیلمان بوجهی نیکو از آن سید استقبال کردند. در سال ۳۱۶ روز سه شنبه شش روز باقی از رمضان داعی در جنگی که با عمال ابوالحاج مرداویج بن زیار - برادر مهتر و شمگیر - در محله علیا آباد آمل رخ داد بر اثر ضرب زوبین از اسب

فرو افتاد و درگذشت. اسفار بن شیرویه (۱) که والی ساری بود از این ماجرا آگاه گشت، پیشدستی کرد و طبرستان را زیر سلطه گرفت. در روزگاری که حسن بن فیروزان از جانب او بنیابت رسید، کلاه بر سر اسماعیل علوی نهاد و خود بر ضد اسفار، شورش آغاز کرد. اما اسماعیل علوی بر اثر نشتر زهرآلود فصاد مقتول گردید.

۱۰- الثائب بالله یا سید ابیض

ابوالفضل جعفر بن ابی عبدالله حسین بن ابی الحسن علی العسکری بن ابی محمد
الحسین بن عمر الاشراف بن علی السجاد بن حسین بن علی (ع)

ابوالفضل جعفر برادرزاده امام ناصر کبیر، ملقب به ثائر (۲) موسوم به سید ابیض و بروایتی آخرین فرد از سادات حسینی بود که در طبرستان خروج کرد. هنگام خروج الثائب بالله میان ملک الجبال اصفهبد شهریار و استندار ابوالفضل بن محمد بن شهریار مخالفتی رخ داد. اصفهبد که بر طبرستان استیلا داشت علی کامه را بنیابت نشانند و خود عازم عراق شد. استندار چون چنان دید با سید ثائری از در صلح درآمد و او را از گیلان دعوت کرد. چون الثائب بالله متوجه او شد از استندار تا چالوس باستقبال رفت و او را در چالوس نشانند. مردم آن ولایت بر سید ابیض گرد آمدند و چون خبر

۱- اسفار بن شیرویه از لحظه پیدایش ابوالحسین و ابوالقاسم، برضد نوادگان علویان خصوصت سیورزید و در نهان، با ساکنان کاکی همعهد- و زمانی از جانب او وزیر و سردی جبار بود.

۲- ثائر در لغت کسی را گویند که از قاتلی خونخواهی و او را نابود کند. در تاریخ ابن اسفندیار این لقب یک بار به سید امام ابوطالب ناطق بالحق و بار دیگر به ابوالفضل جعفر بن محمد داده شده است. ر.ک ص ۱۰۶ و فهرست نامه در دو صفحه ۲۱۱ و ۲۱۴ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار بتصحیح عباس اقبال.

به حسن بویه رسید لشگری گران به آمل فرستاد ، علی کامه نیز از جانب دیگر به خصوصت برخاست و هر دو سپاه در فرضه تمنگا با هواداران ثائر بالله رو برو شدند . در این جنگ لشگر آل بویه منهزم شد و علی کامه نیز بگریخت . سید به آمل آمد و به سرای سادات که در مصلی ساخته بودند ، رفت و پس از چندی در ولایت سیاه کله رود گیلان ، بقریه میانده سکونت اختیار کرد . سید ابوالفضل جعفر الثائر ، پس از استیلا بر طبرستان بنام خود سکه زد (۱) و آثار عمارت سید ، از مدارس و مساجد و خانقاه روزگاران دراز در آن نواحی باقی بود . آرامگاه وی نیز ذیل همان قریه واقع است (۲) او سردی خیر و نیکوکار بود چنانکه در خطه خویش ، آثار نیکو نهاد و بقاع خیر طرح افکند (۳) .

اوضاع طبرستان پس از درگذشت الثائر بالله

میگویند اواخر ولایت ابوالفضل جعفرین محمد اختلافات بسیار بین نوادگان امامان حسن و حسین علیهما السلام ، پدیدار شد و فساد بر گروهی از سادات مازندران راه یافت . گرچه اسناد و مدارک تاریخی قابل قبولی در این مورد مشاهده نمیشود ولی انقراض ضمنی علویان ، خود دلیل و گواه کافی بر این مدعاست . در این روزگار که فرزندان بویه دیلمی بر ایران تسلط یافته بودند ، اولادشاهان علوی را آن نیروی شگرف اجداد باقی نمانده بود . از این زمان بعد در کتب تاریخی از بابت علویان حسینی نکته ای مشهود نیست لیکن چند تن دیگر از نوادگان علویان حسینی در گوشه و کنار طبرستان ظهور کردند و روزگاری بر قسمتی از آن نواحی حکومت راندند که ما در کار

۱ و ۳- دهخدا ردیف علویان بنقل از طبقات سلاطین اسلام - و ص ۲۳۴ ذیل کلمه

ابوالفضل .

۲- سید ظهیرالدین صاحب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران می نویسد: « مؤلف حقیر

که در ایام دولت سلطان محمد صاحب گیل داروغه آن ولایت بودم روضه مبارک آن بزرگوار را عمارت کردم و کاتب و متولی بر آن گماردم » . رک . ص ۱۵۵ .

تکمیل سندرجات این کتاب ، به شرح زندگانی آن بزرگواران مبادرت میورزیم .

۱۱- مهدی لدین الله القائم بحق الله

ابو عبدالله محمد بن حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن -

الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن بن علی (ع)

تاریخنویسان از حکومت فرزندان داعی جلیل حسن بن قاسم نامی نبرده اند ولی صاحب کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب مینویسد : داعی جلیل ، هشت فرزند ذکور داشت که یکی از آنان ابو عبدالله محمد - همزمان با معزالدوله دیلمی - بود هنگامی که معزالدوله در اهواز اقامت داشت گروهی از دیلمان گرد او آمدند و بر او بیعت کردند .

چون خبر به معزالدوله رسید او را دستگیر و روزگار درازی محبوس گردانید آنگاه برخاک دیلم دست یافت و گروه هواداران وی را آواره و پراکنده ساخت . ابو عبدالله مدت یک سال و دو ماه در قلعهٔ اکوسان محبوس بود و هشت تن از دیلمان از او مراقبت میکردند . تا آنکه ابراهیم بن کاسک دیلمی بشفاعت درآمد ، ابو عبدالله از زندان رهایی یافت و بهمراهی او عازم کرمان گردید . ابو عبدالله که باسارت ابو علی بن الیاس امیر کرمان درآمده بود گریخت ، به سنوجان از توابع مکران رفت و در آن دیار جماعتی از زیدیه بر او بیعت کردند . چون خبر به ابن معدان صاحب آن ناحیه رسید وی را دستگیر ساخت و به عمان فرستاد و در آن دیار نیز جماعتی از زیدیه پنهانی بر او بیعت کردند . صاحب عمان چون از ساجرا آگاه شد وی را گرفت و به بصره فرستاد . ابو عبدالله تا روزگار ابو یوسف الزیدی در آن سرزمین پنهان می زیست و گروهی از مردم گیلان و دیلم که در آن دیار بودند بر او بیعت کردند . ابو یوسف او را فرا خواند . ضیاعی به پنج هزار درهم تیول او ساخت و وی را در آن سکنی داد ابو عبدالله دو سال بدینمنوال در بصره بود تا اجازهٔ زیارت حج گرفت . آنگاه از طریق

اهواز و بغداد بزیارت رفت و بغداد باز گشت. ابو عبدالله در بغداد چندان درنگ کرد که بمقام تعلیم و تفریح و تدریس رسید و روی حوادث فتوی داد. وی پاسخ پرسشها را بزیباترین خط و شیواترین عبارات مینوشت مگر آنکه هنگام حرف زدن، لهجه ایرانی از بیانش پدیدار میشد و این، نشانه نشو و نمای او در طبرستان بود. چون سال ۳۴۸ برآمد معزالدوله بدنبال او فرستاد اما ابو عبدالله بعذر آنکه همچنان سرگرم مسائل علمی است از رفتن خودداری کرد. معزالدوله پافشاری ورزید و ابو عبدالله بشرط آنکه باطیلسان بار یابد پذیرفت. سلطان موافقت کرد و هنگامیکه ابو عبدالله بهارگاه رسید، بزرگداشت را بکمال رسانید و برای او مخرده نهاد. میگویند: کرامت نواده امام چندان در افکار معزالدوله اثر گذاشت که در ایام بیماری، هنگامیکه ابو عبدالله بیعادت آمد و دستش را بر پیشانی سلطان نهاد، معزالدوله بشفاجویی دست او را بوسید. ابو عبدالله پس از دعوتهای پیاپی مردم بخروج و تردید و دودلی - که خوف از معزالدوله بر آن می افزود - سرانجام در سال ۳۵۳ بهراهی فرزندش بطبرستان آمد، در هوسم از توابع دیلم اقامت گزید و قیام بحق کرد. در لحظات خروج، ابو عبدالله، جبه سفیدی بر تن، مصحف منشوری آویخته بر سینه، شمشیری با حمایل بگردن داشت و وقتی دعوی امامت کرد گروه کثیری از دیلمان بر او بیعت کردند. امام آنان را براه خدا دعوت فرمود و خود با تنگدستی و سختی بسیار زندگی پیش گرفت چنانکه به اندکی برنج و ماهی اکتفا ورزید و از شدت زهد و عبادت لقب سهدی لدین الله القائم بحق الله گرفت.

هنگامیکه ابو عبدالله سرگرم تجهیز سپاه بجانب طرسوس بود و دیلمان همراهی و آسادی خود را اعلام داشته بودند یکی از علویان بنام میرکابن ابی الفضل الثائر بر ضد او سر برافراشت و وی را اسیر و محبوس گردانید. دیلمیان چون دیدند از آنان روگردان شدند و گروهی از هواداران پیشوا، بقتل میرکا همت گماشتند. میرکا، چون وضع را چنان دید بعذرخواهی در آمد و ابو عبدالله را از بند رها کرد، خواهر خود

را بوی داد و آزادش گذاشت تا به هوسم بازگشت .
 ابو عبدالله شبیه ترین نوادگان خاندان رسالت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام
 بود . گندمگون و درشت چشم، سوی صورتش بهم پیچیده و سیاه، صاحب پیشانی باز،
 تبسم بسیار، ابروان پر پشت ، سری کم‌مو و چهره‌ای گیرا بود . وی ۳۰ سالگی در سال ۳۰۰ هجری
 آمد و در سال ۳۰۹ پس از چند ماه اقامت در هوسم رحلت کرد . میگویند میرکاب دست
 خواهرش او را مسموم ساخت .^{۷۰}

امارت برادران هارون

۱۲- السید مؤید بالله

ابوالحسن احمد بن حسین بن هارون بن محمدالبطحانی بن قاسم بن حسن

بن زید بن امام حسن بن علی (ع)

ابوالحسن احمد و برادر او ابوطالب یحیی نوه محمد هارون و معروف به برادران
 هارون بودند . ابوالحسن فرزند بزرگتر ، ملقب به ، السید مؤید بالله که از پیشوایان
 زیدیه بود در دیلم ظهور کرد . گویند از سادات آل رسول علیه الصلاة و السلام هیچ
 آفریده‌ای خروج نکرد که بمانند این دو برادر شرایط امامت را جامعتر باشند . سید
 ابوالحسن با مردم دیلم و گیل که دعوت او را اجابت کرده بودند طریقی پیش گرفت
 که باعجاز شباهاست داشت .

وی نخست در بغداد از دائی خود سید ابوالعباس (۱) تحصیل علم کرد ،
 بعد از آن بقاضی القضاة عبدالجبار همدانی پیوست ، در مجلس او از تحصیل فراغت
 یافت و در فقه و اصول بنهایت رسید . ابن اسفندیار در باره خدا پرستی او گوید :

۱- ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن الحسن بن ابراهیم بن محمد بن سلیمان بن داود بن الحسن

بن علی علیه السلام (عمدة الطالب ح . ص . ۵۹) .

چنین آورده اند که شبی بعد از خفتن خلائق ، بدرگاه قاضی آمد و خفته بود بیدار کرد. قاضی گفت همین سهم را آمدی ؟ گفت آری ، اندیشه کردم امشب وفات رسد و در دین شاک بوده باشم و بشبهت...

چون سید ابوالحسن بر دیلمان مستولی شد از همه آفاق ، علما ، باسفادات ، روی بدو نهادند وی عالم نحو و لغت ، جامع و ناقد حدیث از درایت و روایت و فقهی آگاه به علم آل بیت علیهم السلام بود (۱). از تصانیف سید مؤید بالله آنچه تا چند قرن پس از رحلت او همچنان مورد استناد و سراجة پیشوایان مذهبی و طالبان علوم دینی بود کتاب التجرید ، کتاب الشرح ، کتاب البلاغة ، کتاب النصرة و کتاب الافادة شهرت بسیار داشت . ابن اسفندیار سینویسد : متعلمان را بتعلیم این کتابها امروز نیز رغبتی هرچه صادقتر است . سید ابوالحسن در کلام منظوم نیز قدرت خلاقه داشت و در فصل چهارم این کتاب از آثار آن بزرگوار یاد رفته است .

حاکم چشم رحمه الله در کتاب جلاء الابصار آورده است که کار امامت و علم السید مؤید بالله بجایی رسید که بر قاضی القضاة عبدالجبار پیغام فرستاد و از او برای بیعت خود دعوت کرد (۲).

ابوالحسن احمد بسال ۳۳۳ در آمل بدنیا آمد . در سال ۳۸۰ بخلافت رسید ، روز عرفات سنه ۴۱۱ (۳) هجری پس از هفتاد و هفت سال زندگی وفات یافت و روز دوشنبه عید اضحی در لنکا که سرای او بود بخاک سپرده شد . تربت او روزگاران دراز باقی بود و مردم آن نواحی و سایر دیالم که جمله بر مذهب وی گرویده بودند آن مشهد را مبارک میداشتند . از ابوالحسن احمد فرزندی بنام قاسم باقی ماند . رایینو در رساله

۱- الامام زید ص ۵۰۴ .

۲- ابن اسفندیار ص ۱۰۱ .

۳- این ، نوشته محمد ابو زهره است در تاریخ ابن اسفندیار سال ۴۱۱ قید کرده اند .

دودمان علوی مازندران (ص ۱۴۵) مینویسد ابوالقاسم در «جزما» از بیلاقات دو- هزار، مدفون است (۱).

۱۳- السید ناطق بالله

ابوطالب یحیی بن حسین بن محمد هارون بن محمد بطحانی بن قاسم بن

حسن بن زید بن امام حسن بن علی (ع)

ابوطالب یحیی ملقب به السید ناطق بالحق پس از مرگ برادر بخلافت رسید و بااست نشست وی نیز مانند ابوالحسن احمد، نخست نزد دائی خود سید العباس بتحصیل پرداخت سپس بمحضر شیخ ابو عبدالله (۲) - استاد طایفه امامیه - پیوست و سرانجام در حلقة درس قاضی القضاة عبدالجبار بکمال رسید.

برادران هارون نخست بشیوه پدر امامی مذهب بودند آنگاه بمسلك زیدیان گرویدند. ابن اسفندیار مینویسد، در میان زیدیه مبرز تر و محقق تر از ابوطالب یحیی دانشمندی نبود. روزگاری در گرگان بتدریس و افادت مشغول بود و از اکتاف جهان علما پیش او میرسیدند و فواید، حاصل میکردند. سپس از گرگان به دیلمسان آمد و مردم بر او بیعت کردند.

السید ناطق بالحق معروف بکمال عقل و فضل، سخا و ورع، اجتهاد و عبادت

۱- وی همچنین میگوید: وقتی که حکومت از دست خاندان الموید بالله گرفته شد، اعقاب او در شرایه کلاته اقامت گزیدند و در آنجا آتقدر ماندند تا سید رکابزن جید گیاهها سر بشورش برداشت و تنکابن و قسمتی از دیلمسان بانضمام شیر رود و دو هزار را گرفت.

۲- شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن نعمان قمی بغدادی مشهور بشیخ الطایفه (۳۳۸-

و زهد و تقوی بود. صاحب عمدة الطالب میگوید: وی عالمی فاضل و در کلام دارای تصنیفات بود. محمد ابو زهره میگوید: ابوطالب یحیی در عین تسلط به علم لغت در فقه آگاهی کامل داشت و در مذهب امام الهادی تخریجات، اختیارات و توجیحات بسیار دارد.

هزار فن میگوید: برادران هارون هر دو عالم، فاضل، فقیه و کلامی بودند. سید ابوطالب یحیی رحمه الله بسال ۳۴ از سادر جدا شد و پس از هشتاد و دو سال زندگی در سال ۴۲۲ فرمان حق بوی رسید و در آمل دفن گردید. ابوطالب یحیی در اصول دین، فقه و کلام دارای تصنیفات بود. ابن اسفندیار چند اثر مشهور وی را اینگونه نام برده است: کتاب التحریر و الشرح - کتاب المجزی کتاب الدعامة.

۱۴- المسدد بالله

ابوالقاسم زید بن ابیطالب الحسن (۱) بن زید بن صالح بن محمد الاعلم
ابن عبیدالله بن عبدالرحمن (۲) بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن السبط
الکبیر بن علی (ع)

ابوالقاسم زید آخرین پیشوای علویان طبرستان از نوادگان عبدالرحمن الشجری و ملقب به مسدد بالله بود که متأسفانه شرح زندگانی او روشن نیست. صاحب عمدة الطالب، همچنین هزار فن در تنقیح تواریخ الملوك نوشته اند که وی در دیلم خلافت

۱ و ۲- در عمدة الطالب حسن و در تنقیح تواریخ الملوك که مورد استناد برنهاردارن است محسن نوشته اند. ما این شجره را عیناً از الانتخابات البیهة نقل کرده ایم و احتمال بسیار میرود که منظور از عبدالرحمن مذکور، برادر محمد بطحانی باشد و نه

یافت ، لقب المسدد بالله گرفت و مردم بر او بیعت کردند . مسدد بالله فرزندی داشت که در قزوین متولد شده بود .

انحطاط و انقراض علویان طبرستان

پس از المسدد بالله ، از امرای علوی که مستقلاً در طبرستان حکومت رانده - باشند نامی در تواریخ مشاهده نمیشود .

راینومیگوید : اطلاع داریم که اعقاب ناصرالکبیر دیرزمانی در گیلان و دیلمان حکومت کردند ولی اطلاع راجع به آنها بسیار کم است . آنگاه چند تن از ایشان را لغایت قرن هفتم هجری اینگونه یاد میکنند و نام میبرد : ناصر علوی در سال ۴۸۳ هجری بقصد ملاقات امیر مسعود بن سلطان محمود غزنوی به آمل آمد . مهدی علوی که در همانسال قلعه الموت را به صلاحه اسمعیلیه تسلیم داشت . کیا بزرگ داعی الحق هادی که در سال ۵۲۱ هجری - هنگامیکه سلطان مسعود برادرزاده سلطان سنجر سلجوقی بمازندران حمله کرده بود با تن از دیالمه ، شاه غازی رستم را یاری کرد ، فرزند او رضا با اسپهبد اردشیر (۶۸۰-۶۰۲) همزمان بود و سپهبد ، ناحیه دیلم را به وی اختصاص داد و سرانجام سید حسین ناصر که در رودسر مدفون است .

این اسفندیار ضمن شناساندن چندتن از سادات زمان خود میگوید :

« السید امام ابوطالب الثائر (۱) ملک طبرستان ایشان پنج برادر بودند وجد ایشان ^۱حسین الشاعر گفتند . برادر ناصر کبیر بود و پدر او را محمد الفارس گفتند . دختر ناصر را داشت . غلام و خدمتکاری بود او را عمر نام بعد از آنکه گیل و دیلم ، طبرستان را از سادات بتغلب باز گرفتند این غلام نیز در او عصیان کرد و بگیلان شد

۱- ابوطالب الثائر هارون بن محمد بن ابی عبدالله حسین المحدث الشاعر بن ابی الحسن

علی العسکری بن ابی محمد الحسین بن عمر الاشراف بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام-

و آنچه از آن او بود به تاراج داد و مردم گیلان بدو جمع شدند و سید را باز گذاشته ...».

رایینو میگوید: آخرین نام از نوادگان علویان طبرستان، رکابزن کیا، نواده المؤید بالله است که از سال ۷۰ تا ۷۶۹ حاکم تنکابن بود.

نویسندهٔ دائرة المعارف فارسی میگوید: از زمان حسن بن زید داعی کبیر امام زیدیه طبرستان تا حدود ۵۲۰ ه. ق قریب ۲۰ امام و داعی پیدا شدند و پس از آن زیدیه طبرستان و گیلان در فرقهٔ نقطویه (۱) مستحیل شدند (۲).

صاحب اعیان الشیعه میگوید: سادات علوی طبرستان، که با شهاست و دلاوری می‌جنگیدند و قائم بر برقراری حق و عدل بودند، جز امر بمعروف و نهی از منکر

۱- نقطویان یا پسیخانیان پیرو سردی بودند بنام محمود پسیخانی گیلانی که ظاهراً در سال ۸۰۰ هجری قمری، در زمان سلطنت امیر تیمور گورکان، مذهب نقطوی را بنیان گذاشت (پسیخان دهی است در هفت کیلومتری مغرب شهر رشت در راه فومن) نوشته‌اند: محمود مردی پرهیزگار و دانشمند و زیرک و سخندان بود و بنا بر عقیدهٔ مذهبی خود هرگز زن نگرفت چندی در حدود ارس زندگی میکرد و سرانجام در سال ۸۲۱ هجری قمری درگذشت یا بگفته برخی مورخان، خود را در تیزاب افکند و هلاک کرد. مذهب او در قرنهای نهم و دهم رونق و رواج فراوان یافت و پیروان بسیار در ایران و هندوستان و آسیای صغیر داشت. نقطویان یا اهل نقطه (و نقطویه) را بسبب آن بدین نام خوانده‌اند که محمود، ظهور و خلقت هر چیز را از خاک میدانست و آنرا نقطه میخواند (زندگانی شاه عباس اول - مجلد سوم - ص ۴۰ و بعد بنقل از کتاب نقطویان یا پسیخانیان - دکتر صادق کیا ص ۲۴ و ۴۵ همچنین برای درک بیشتر معتقدات فرقهٔ نقطویه به دبستان المذاهب و نفایس الأرقام رجوع شود).

روشی نداشتند و مورد علاقه و اطاعت مردم طبرستان بودند.

اذا ذكرت اوصاف اشرف هاشم

فما ذكرهم الاعلى صدر دفتر

لكم يا بنى الزهراء زهرة خصائص

تحير فيها فكرة المتفكر

ائمة دين الله انتم و قد غدا

لكم صدر محراب و ذروة منبر^۷

فصل سوم

عقاید و آراء فرقه زیدیه

بخش اول : پیدایش و افتراق فرقه زیدیه (زیدیان)

همچنانکه قبلاً اشاره کردیم ، فرقه زیدیه ناشی و منبعت از اسام زید ، فرزند اسام زین العابدین (ع) است که بهنگام خلافت هشام بن عبدالملک بر او خروج کرد و طبق نوشته قاطبه سورخان بزرگ ایران و عرب بدست عاملان او شهید گردید .

زیدیانی (۱) که در این کتاب از آنان یاد میشود ، عموماً یا هواداران ، مبلغان و ناشران افکار آن بزرگوارند که پس از قتل وی در نواحی مختلف عالم - سنجمله طبرستان - پراکنده شدند و بموازات اشاعه دین مبین اسلام ، بتبلیغ عقاید زید پرداختند یا نوادگان زید بن حسن - جدا علای حسن بن زید و محمد بن زید و سایر علویان طبرستان که بهنگام خود از ایشان یاد کردیم (۲) .

۱- ابن اثیر در «اللباب فی تهذیب الانساب» میگوید : نسبت «زیدی» بچند گونه است برخی هواداران زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم - نسبتاً و مذها - هستند که از کثرت ، بشمار نمی آیند ، جمعی طرفداران زید ثابت ، گروهی منتسب به زید بن انیسه ، جماعتی منسوب به زید الله بن سعد العشیره بن مالک بن ادد زاییده مدحج ، کسانی منسوب به زیدیه نام قریبه ای در سواد بغداد و سرائجام بنظر من منسوبان زید بن عمرو بن شهابه بن مالک بن جدعا زاییده دیار طئی است.^{۷۲}

۲- زیدیه منسوب به زید بن علی بن حسین (ع) است و از کسانی که دعوت زیدیه را در طبرستان تبلیغ کردند و بر آن ناحیه استیلا یافتند حسن بن زید و برادرش محمد بن زید بودند ، آنگاه ناصر اطروش در دیلم بدین دعوت قیام کرد که وی نیز بقیه حاشیه در صفحه بعد

سعد بن عبدالله ابی خلف اشعری قمی در «کتاب المقالات و الفرق» در جدایی فرقه های اسلامی نخست میگوید: امة پیامبر نخست به سه فرقه بخش شدند که یکی از آنها شیعه نام داشت و شیعیان، کسانی هستند که به پیشوایی علی بن ابیطالب (ع) معتقدند (۱) آنگاه صنوف دیگر از فرقه مزبور جدایی گرفتند^{۷۲} سپس میگوید: دو گروه

بقیة حاشیه از صفحه قبل

از زیدیه بود و مردم دعوتش را پذیرفتند و بدین اسلام گرویدند. (ابن خلدون ص ۳۹۰ و ۳۹۵) یا قوت حموی در معجم البلدان ضمن شرح طبرستان و ذکر فتوح آن اشاره میکند که «قصه زیدیان این ناحیه را در کتاب المبدء و المال بتفصیل آورده اند» و متأسفانه ما را به آن کتاب دسترسی حاصل نشد.

۱- شیعه در لغت بمعنی یاران و پیروان است. صاحب اقرب الموارد میگوید: شیعه کلمه مفردیست که بمعنی تشبه و جمع هم بکار بیرون در عرفا فقیهان و متکلمان شیعه، بر پیروان علی (ع) و فرزندان او اطلاق میشود و در این مذهب همه فرقه ها همداستانند که امامت، از مصالح عامه نیست که بنظر است و اگذار شود و امام از طرف آنان تعیین گردد بلکه این منصب، از ارکان دین و اسور اساسی اسلام است و روا نیست هیچ پیامبری از آن غفلت ورزد بلکه بر وی واجب است برای امت خویش امامی معصوم و سیرا از گناهان بزرگ و کوچک تعیین کند و علی (ع) همان کسی است که پیامبر (ص) وی را بجانشینی خود تعیین فرمود. شیعه در این باره، نصوصی نقل میکنند که بر دو گونه است: جلی و خفی. نص جلی مانند آنکه پیامبر فرمود: «هر که را بولی بودم همانا علی سولای اوست» و نص خفی مانند آنکه: پیامبر (ص) پس از نزول سوره براءة، هنگام گرد آمدن حاجیان، علی (ع) را برای خواندن آن سوره فرستاد در حالیکه نخست، ابوبکر را بر این امر تعیین کرده بود.

شیعیان نصوص جلی و خفی را دلیل قاطع بر آن می شمارند که علی (ع) بر سایر پیشوایان مذهبی زمان در کار خلافت، مقدم و راجح بود. گروهی از اینان معتقدند که نصوص، هم

بقیة حاشیه در صفحه بعد

از شیعیان بر زید بن علی بن الحسین - و زید بن الحسن بن علی گرویدند و فرقه زیدیه از این تشعب پدیدار گردید^{۷۴}.

صاحب شرح المواقف میگوید: زیدیه کسانی هستند که به زید بن علی زین العابدین بن حسین بن علی منسوبند و خود دارای سه فریقند (۱) - جارودیه (۲) -

بقیه حاشیه از صفحه قبل

بر تعیین و جانشینی علی دلالت دارد و هم بااست کسانیکه پس از وی بااست رسیده اند اختصاص سی یابد. این گروه را امامیه گویند و آنان از شیخین ابوبکر و عمر - بسبب آنکه بر حسب نصوص یاد کرده با علی بیعت نکردند و در خلافت بر وی پیشی جستند - تبری و بیزاری میجویند و امامت ایشان را تحقیر میکنند. گروهی دیگر از شیعیان نیز بر آنند که دلایل مزبور، از نظر وصف و نه از لحاظ شخص - بر تعیین علی (ع) بخلافت اقتضا میکند و کسانیکه این اوصاف را با شخص علی (ع) منطبق نکرده اند قصور ورزیده اند، این گروه را زیدیه نامیده اند. زیدیه از شیخین بیزاری نمیجویند و امامت آنان را تحقیر نمیکنند گرچه معتقدند علی (ع) از آندو پیشوا، افضل بود. زیدیه در باره امامت معتقدند که این امر، از طریق انتخاب خداوندان حل و عقد تعیین میشود نه از راه نص (ابن خلدون).

۱- همچنین است در اقرب الموارد ص ۴۸۴، فوات الوفیات ص ۱۶۴ و بعد و

دائرة المعارف محمد فرید و جدی ص ۷۹۰ لیکن در سلسل و نحل شهرستانی: جارودیه، سلیمانیه، صالحیه، بتریه. در دائرة المعارف بطرس بستانی: جارودیه، جریریه، بتریه (یا بتریه) و یعقوبیه. در تبصرة العوام: جارودیه یا سرحوبیه، جریریه یا سلیمانیه، بتریه (بفتح اول) و صالحیه آورده اند و در فهرست القبائی اسامی فرق مضبوط در «خاندان نویختی» - بنقل از منابع تاریخی و مذهبی - اصناف تابع فرقه زیدیه را باین شرح شمرده اند: ابتریه، ابرقیه، بتریه (بفتح اول) (یا صالحیه) جارودیه، حسینیه، خشبیه یا سرحابیه، خلفیه، ذکیریه، سرحوبیه (یا جارودیه) سلیمانیه، عجلیه، قاسمیه، سرثیه، یعقوبیه و یمانیه.

۲- طرفداران ابوالنجم زیاد بن المنذر العبیدی معروف به ابی جارود از غلاة شیعه متوفی

۱۵۰ هجری که در این کتاب بشرح عقاید آنان مبادرت شده است.

سلیمانیه (۱) و بتریه (۲). زیدیانمی که با زید بن علی نسبت دارند بسال ۷۴ (میلادی) در کوفه ادعای امامت علوی کردند و با امام بحق جعفر بن محمد الصادق که بزرگان شیعه بر بزرگواری و اولویت او در وراثت امامت اعتراف داشتند بر قابت پرداختند. از زیدیان مزبور، بزرگزادگانی چند دولت ادرسیین را در افریقای شمالی، دولت زیدیه را بسال ۸۶۳ - ۹۲۷ میلادی در طبرستان و دولت زیدیه را در یمن تشکیل دادند (۳).

ابوالحسن اشعری صاحب مقالات الاسلامیین، شیعه را به سه صنف تقسیم میکند و برای هر صنف نیز اصنافی بشمارد. در این تقسیم بندی، صنف اول شیعیان «غالیه» (۴) نام دارند، صنف دوم «رافضه» (۵) هستند و صنف سوم زیدیه است. بر بنیای

۱- پیروان سلیمان بن جریر زیدی (الفرق بین الفرق)، سلیمان بن جریر (ملل و نحل شهرستانی) و اتباع سلیم بن جریر (طرس بستانی).

۲- بتریه به ضم اول - یا بکسر آن و سکون تاء دو نقطه - منسوبان مغیره بن سعد ملقب به ابترند. همچنین هواداران کثیرالنواء، «حسن بن صالح بن حی»، «سالم بن ابی حفصه»، «حکم بن عقیبه»، «سلمة بن کهیل» و «ابی المقدم ثابت الممدار» که ضمن پذیرش ولایت علی علیه السلام بر ولایت ابوبکر و عمر نیز نظر داشتند و بهمین لحاظ نزد اهل عامه از سایر اصناف برتر بشمار میروند، همگان بتریه نام دارند (فرق الشیعه نویختی - ص ۵۵ الی ۵۸) و ابتر در لغت کسی را گویند که عضوی از بدن او بریده - باشند.

۳- المقالات والفرق بنقل از شرح المواضع ج ۳ ص ۲۹۰ و مختصر الفرق ص

۳۰ - ۳۱

۴- غلاة یا گزافه گویان از روافض و در شمار فرق بیرون از اسلامند. آنان بلحاظ آنکه بیاسیر اسلام و ائمه علیهم السلام - مخصوصاً علی (ع) - مقام الوهیت میدادند غالیه یعنی گزافه گوی نامیده شدند.

۵- جماعتی که روز قیام زید بن علی در کوفه، (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

مندرجات این کتاب اصناف تابع فرقه زیدیه عبارت از جارودیه ، سلیمانیه ، بتریه ، نعیمیه و یعقوبیه است . اشعری در کتاب خود ، پیدایش و انتساب زیدیان را باین ترتیب شرح داده است نه :

« صنف سوم از اصناف سه گانه مزبور ، صنف زیدیه است و این انتساب بر اساس تمسک آنان به گفتار زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است که بهنگام امارت هشام بن عبدالملک در کوفه براو بیعت شد . » .

این طقطقی پس از شرح اوصاف هشام و امام زید - که ما در بخشهای پیشین بآن اشاره کردیم - ضمن شرح مقتل زید بن علی بن الحسین از او بعنوان « پیشوای زیدیه » نام میبرد (۱) و نویختی در فرق الشیعه نزدیک بگفته « اشعری » پس از اشاره بعقاید دو فرقه بتریه و جارودیه مینویسد : این دو فریق ، از زید بن علی بن الحسین و هم از زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب هواداری میکنند و باین ترتیب صنوف زیدیه از هم منشعب میشود . آنگاه در دنباله این مطالب می افزاید تمام فرقه ها نه روز خروج زید بن علی بن الحسین در کوفه با او همراهی کردند فی الجمله زیدیه نامیده - میشوند الا آنکه از نظر قرآن ، سنن ، شرایع ، فرایض و احکام اختلاف نظرهایی باهم دارند (۲) .

ابو منصور عبدالقاهر بغدادی صاحب « الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام » پس از شرح عقاید تیره های مختلف منشعب از فرقه زیدیه در پیدایش و وجه تسمیه

بقیه حاشیه از صفحه قبل

بر اثر اعتقاد ضمنی او به امامت شیخین او را رها کردند و کنار رفتند .

۱- « ... زید بن علی بن الحسین امام الزیدیه رضه ... » الفخری فی الاداب السلطانیه

و الدول الاسلامیه ص ۱۸۰ .

۲- فرق الشیعه نویختی . ص ۵۵ .

ایشان میگوید: چون این دسته‌ها که در پیش از آنان یاد کردیم بااست زید بن علی بن حسین بن علی در زمان وی - و پس از او بااست پسرش یحیی بن زید - قائل اند از اینروی به زیدیه نامیده شوند (۱).

نجاشی در «رجال» خود آورده است که: ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب از رجال ایام غیبت صغری، زید بن علی بن حسین بانی فرقه زیدیه را هم در شمار ائمه آورده بود (۲).

صاحب احسن التقاسیم مذاهب مستعمله زمان خود را بیست و هشت نوع می‌شمارد و به هفت بخش چهار تیره‌ای منقسم می‌کند آنگاه میگوید: چند مذهب بر چند مذهب دیگر چیره شدند که از آنمیان، معتزله بر قدریه و شیعه بر زیدیه غالب گردید.

۱- ترجمه الفرق بین الفرق - دکتر مشکور ص ۱۹ و بعد. همچنین است در ملل و نحل شهرستانی ص (یو) و ص ۱۱۶ - ۱۱۷، دائرة المعارف بطرس بستانی - ج ۹ ص ۳۴۴، اقرب الموارد ردیف حرف زاء ص ۴۸۴، المنجد ردیف حرف زاء، فوات الوفيات ص -

۱۶۵ ج ۱ و دائرة المعارف محمد فرید و جدی ص ۷۹۰ ج ۴.

۲- خاندان نوبختی - عباس اقبال - ص ۱۱۰ بنقل از رجال نجاشی.

بخش دوم: عقاید و آراء فرقه زیدیه

از مجموع ایضاحات گذشته این نتیجه حاصل میشود که فرقه زیدیه در اصل پیروان زید بن علی بن امام حسین و پس از آن نوادگان زید بن اسام حسن علیهم السلام اند که بمرور زمان بر اثر اختلافات ناچیزی که زعمای آن داشتند تیره‌هایی چند از ایشان پدید آمده بود، اما همگان در اصل تابع امام زید و تبع‌اشیعی مذهب بودند. گروه کثیری از هواداران آن پیشوا، بهنگام خروج او برضد عمال هشام بن عبدالملک وی را تنها گذاشتند و از زید کناره گرفتند.

میگویند: در روز قیام زید بن علی، جماعتی عقاید او را در باره ابوبکر و عمر خواستند زید از آن‌دو به بزرگی یاد کرد. مردم روی از او برتافتند در مقام سؤال گفت: رفضتمونی؟ یعنی آیا مرا ترك کردید؟ و باین ترتیب تیره‌ای بنام رافضیان از فرقه زیدیه جدا شد. گروه دیگر کسانی هستند که معتقدند زید بن علی از واصل بن عطار رهبر اعتزالیون کسب فیض نیکبرد و جسته و گریخته آراء آنان در افکار امام زید اثر نهاده بود (۱).

صرفنظر از این دو گروه نخست چهار فریق، آنگاه دو فریق دیگر از زیدیه منشعب شد. ما نخست در باره عقاید و آراء این چند تیره سخن می‌گوییم و سرانجام از معتقدات و فقه امام زید - بانی فرقه زیدیه - بتفصیل بحث میکنیم.

۱- شهرستانی در ملل و نحل - ص ۸ میگوید: «معتزله را غلو در توحید، سیراند به صحرای تعطیل و... روافض را غلیان غلو در اسامت، سیدواند بتاریکستان حلول...».

سوارد افتراق گروههای ناشی از فرقه زیدیه در زمینه مسائلی از قبیل امامت فاضل و مفضل ، وصیت رسول اکرم در باره نیابت ، سلسله امامت ، جواز اجتماع امامان در یک زمان ، رجعت اموات ، ظهور امام غایب (ع) ، شرایط و نحوه خروج امام ، نزول قرآن، وجود و صفات باری تعالی، استطاعت بندگان ، ایمان و کفر ، اجتهاد رأی ، تقیه ، بداء ، شوری و مسائل دیگر است لیکن برخی از این تیره‌ها در پاره‌ای مسائل ، ستفق القولند و همچنانکه باختصار گفتیم و بتفصیل خواهیم دید عموماً در احکام ، فرائض و سواریت ، هماهنگ و همداستانند .

عبدالله اشعری میگوید : « بتریه » علی علیه السلام را برترین مردان بعد از پیامبر خدا برای امامت میدانند ، بیعت از ابابکر را خطا نمیشمارند و در باره عثمان درنگ نمیکنند .

همو در جای دیگر میگوید : بتریه کسانی بودند که نخست ، بروایت علی(ع) گردن نهادند آنگاه این امر را بر ولایت ابوبکر تخلیط کردند . آنان بالاتفاق میگویند : علی (ع) بهترین و برترین مردان است ولی با اینهمه ، طبق احکام ابوبکر و عمر بر پاها مسح کنند و شراب مستی بخش نوشند^{۷۰} آنگاه می‌افزاید : شیعه و زیدیه و جمعی از معتزله میگویند امام علی (ع) در جنگهای خود با طلحه و زبیر و دیگران به‌دفع رسید و کسانیکه با علی جنگ و کشتار کردند بر خطا رفتند . مردم باید همراهی با امام را در جنگ واجب می‌شمرند بدلیل آنکه خداوند در قرآن فرموده است : فقاتلواالتي تبغی حتی تفتی الی اسرالله(۱) همچنین بمناسبت سرکشی و پیمان شکنی کسانیکه خود را وارث خون عثمان میدانستند - در حالیکه چنین نبود میبایستی با آنان بجنگند زیرا بازهم خدا فرموده بود : فمن نکث و انما ینکث علی نفسه (۲) همچنین فرموده است :

۱- قرآن ۴۹ : ۹

۲- قرآن ۴۸ : ۱۰

و ان نکثوا أیمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا أئمة الکفرانهم
لا أیمان لهم لعلهم ينتهون (۱).

آنان از این بیان علی (ع) نیز که فرسوده بود : من شما را بکشتار عهد شکنان

و خونریزان و گمراهان فرمان میدهم بهانه هایی سرپیچی کردند^{۷۶}

وی در شرح عقاید جارودیه میگوید : جارودیه علی را برترین مردان میدانستند
و میگفتند هر کس این امام را از مقام امامت برکنار کند کافر است و است با ترک
بیعت از او کفر کردند و گمراه شدند . بنظر آنان پس از علی ، امامت به حسن (ع)
سپس به حسین (ع) رسید آنگاه امر بر شوراسیان فرزندان آندو قرار گرفت پس هر کس
از آل علی شمشیر بیازد و مردم را باطاعت فراخواند مستحق امامت خواهد بود . همچنین
می گفتند امامت علی (ع) بوصف است نه به ذکر اسم و آنان در باره امام منتظر به
گروه هایی چند تقسیم شدند : برخی برای امامت ، شخص معینی را در نظر نداشتند و
می گفتند هر کس شمشیر بکشد و مردم را به دین فراخواند امام است . جمعی از آنان
بانتظار محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی (ع) ، برخی نیز در انتظار محمد بن القاسم
صاحب طالقان و جماعتی از ایشان منتظر یحیی بن عمر بودند که در کوفه خروج
کرد .

عبدالله اشعری ضمن شرح معتقدات تیره های ناشی از زیدیه ، از سه گروه دیگر
نیز بنام سرحوییه (۲) ، صباحیه (۳) و یعقوبیه (۴) نام برده است . سرحوییه گروهی

۱- قرآن ۹ : ۱۲

۲- هواداران ابوالنجم همدانی اعمی ، سرحوب خراسانی . سرحوب بضم اول : در
لغت بمعنی دراز و بلند است . شهرستانی می نویسد : « . . و تفسیر فرسود سرحوب را که شیطانی-
است اعمی که ساکن بحر باشد . . . » (ص ۱۱۸).

۳- یاران صباح المزنی .

۴- اصحاب یعقوب بن عدی .

داخل در تیره جارودیه است که اعتقادات خاص آنان در کتاب وی روشن نیست. صباحیه بریگناهی ابوبکر و عمر، همچنین به رجعت اعتقاد داشتند. یعقوبیه منکر رجعت اسوات بودند، هرگز بر آن ایمان نیاوردند و کسانی را که باین امر معتقد بودند هیچگاه از خود نداشتند. در کتاب عبدالله اشعری زیدیان تلویحاً به اقویا وضعفا تعبیر شده‌اند. مراد وی از ضعفا «عجلیه» (۱) است که بر اثر ضعف عقل نسبت به امور دینی توجه چندانی نداشتند همچنانکه «الکشی» در رجال خود بروایت از حمدویه نقل کرده‌است: ابی عبدالله (ع) فرمود: هیچکس نادانتر از آنان - یعنی عجلیه - نیست، مرجئه (۲) و خوارج جوانان و دانشمندان دارند اما هیچکدام جاهلتر از آنان نیستند (۳).

بتریه و جارودیه در یک مورد اتفاق نظر داشتند و آن جواز وجود چند امام در یک زمان بود، در مورد این مسئله، ضمن شرح عقاید و آراء امام زید، سخن خواهیم گفت.

نویختی در فرق الشیعه افتراق آل علی را به سه فرقه، بر مبنای این عقیده قرار داده است که گروهی گفتند علی (ع) پس از پیامبر (ص) امام مفترض الطاعة است، جمعی که بتریه بودند گفتند امام علی، برترین، داناترین، آگاهترین، دلیرترین، بخشنده‌ترین، پرهیزگارترین و خداپرست‌ترین مرد پس از پیامبر خداست و گروه سوم

۱- اصحاب هرون بن سعید العجلی. نویختی میگوید: اقویای زیدیه هواداران ابوالجارود، ابوخالد واسطی، فصیل الرسان و منصور بن ابی‌الاسودند.

۲- مرجئه فرقه‌ای بود که بر اثر واکنش حملات شیعیان و خوارج بر بنی‌امیه پیدا شدند آنان بر این عقیده بودند که بر است اسلام واجب است به سلطه بنی‌امیه گردن نهد و حکم بکفر و شرك ایشان را تا روز قیامت بتأخیر اندازد. کلمه مرجئه مشتق از مصدر ارجاء بمعنی تأجیل و مهلت دادن و تأخیر انداختن است. (ص ۳۷۱ - الفرق - بین‌الفرق).

۳- ترجمه مستقیم از متن ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

که جارودیه بودند عقیده داشتند که علی (ع) بسبب قرابت با رسول اکرم، بهترین جانشین برای آن بزرگوار است. از نظر علویان پس از علی (ع) امامت به حسن (ع) پس از او به حسین (ع) میرسید و پس از شهادت حسین شیعیان از هم جدایی گرفتند گروهی با امامت علی بن الحسین قائل بودند و گروه دیگر عقیده داشتند که امامت پس از شهادت حسین (ع) منقطع شد زیرا پیامبر (ص) فقط در باره علی و دو فرزندش وصیت کرده بود از آن پس هر کس شمشیر بیازد چون علی (ع) امام مفترض الطاعة خواهد بود و هر کس جز این روا دارد کافر و هالک است.

نویختی در باره عقاید خاص سرحوبیه که از لحاظ اشعری مسکوت مانده است مینویسد: سرحوبیه میگویند فرزندان پیامبر (ص) از نظر علم، عموماً کامل و برابر همنند هیچکدام از این حیث بر دیگری برتری ندارند و صغیر و کبیرشان سناً، در علم، مساوی میباشند. برخی از آنان گویند هر کس ادعا کند که چنین نیست، و دانش فرزندان پیامبر در مهد و خرق، مانند پیامبر نمیشود کافر و مشرک است و نیازی نیست که یکی از آنان از دیگری، دانشی فرا گیرد زیرا دانش از سینه هایشان میجوشد همانگونه که دانه در کشتزار بر اثر باران سبز میشود... اما فرقه های دیگر زیدیه اعم از اقویا یا ضعفا کار را گسترش دادند و گفتند: دانش بین آنان و سایر عوام الناس پخش و پراکنده است و مردم - اگر هم به علمی از دین و دنیا نیازمند نباشند - در کسب آن جائز و آزادند.

همچنین میگوید: گروهی از اقویای زیدیه بهنگامیکه سراتب فضل علی بن موسی الرضا (ع) بر سأمون آشکار شد بر او گرویدند و پس از رحلت امام، نزد قوم و قبیله خود بازگشتند نیز بنا بگفته او پس از رحلت امام حسن (ع) هواداران وی چهارده فرقه شدند که هر کدام در باره مرگ یا دوام زندگی او، وصیت و امامت پس از او و مسائل دیگری از این قبیل نظر خاصی دارند. فرقه امامیه، دوازدهمین فرقه از این گروهها است.

ابو منصور بغدادی صاحب کتاب «الفرق بین الفرق» میگوید :

همچنانکه پیاسر اسلام پیش بینی فرموده بود پس از رحلت آن بزرگوار، اختلاف در معتقدات امت وی پیش آمد و افتراقات آغاز گشت منجمله رافضیان بودند « که یک دسته از آنان سبأیه (۱) هستند در زمان علی بدعتها آشکار ساختند برخی از ایشان علی را گفتند که تو خدایی. علی گروهی از آنان را بسوزانید... این دسته از برای آنکه علی را خدا خوانند از مسلمانان شمرده نشوند. رافضیان (۲) پس از روزگار علی

۱- اتباع عبدالله بن سبأ که عقیده داشتند علی (ع) بقتل نرسید، نمرذ و هرگز نمیبرد. آنان کار غلو در باره علی (ع) را بجایی رساندند که گفتند علی خداست. برای درک بیشتر عقاید این قوم رجوع فرمایید به تبصرة العوام باب نوزدهم.

۲- با آنکه قبلاً در باره رافضه و پیدایش آنان اشارت کرده ایم از توضیح بیشتر خود را بی نیاز ندیدیم. متنی که فوقاً داخل گیومه نقل شد عین ترجمه آقای دکتر مشکور از کتاب الفرق بین الفرق در مذاهب اسلامی است. ایشان با توجه به اینکه ابو منصور بجای شیعه کلمه رافضه را بکار برده است در تحشیه خود بر این کتاب - باتکاء نظریات شهرستانی و مقریزی - می نویسند : بهتر بود که مؤلف بجای روافض کلمه شیعه را بکار میبرد. البته منظور او از این کلمه اهانت به شیعه است زیرا تحت عنوان روافض فرقه هایی هستند که هیچ رابطه از نظر موضوع با کلمه ندارند مثلاً مؤلف، زیدیه را تحت عنوان روافض آورده در صورتیکه ایشان از آن گروه بشمار نمیروند. شهرستانی (ج ۱ ص ۱۹۵) اینان را شیعه خوانده و گفته است که شیعه کسانی هستند که از حضرت علی پیروی کرده رشته اسامت را پس از وی در فرزندان او کشانیده اند شیعه در سوریه بنام «المتأوله» از ساده ولی یعنی کسانی که یولایت علی استوارند معروفند و روافض بنحو خاص بر کسانی اطلاق میشود که در سهر و دوستی علی و اولاد او غلو مینمایند و چون از رأی صحابه در بیعت با ابوبکر و عمر روی گردانیدند از این رو برافضه نامیده شدند (مقریزی ج ۴ ص ۳۵۱).

بر چهار دسته شدند و آن چهار، زیدیه و امامیه و کیسانیه و غلاة (گزافه گویان) هستند. از زیدیه و امامیه و غلاة تیره‌هایی پدید آمدند که همه آندسته‌ها یکدیگر را کافر شمارند. همه فرق غلاة که از گزافه گویان باشند از دین اسلام بیرونند ولی زیدیه و امامیه از فرق اسلام شمرده میشوند.»

وی در باره اختلاف و اتفاق نظر هر سه فرقه میگوید: «بتریه و سلیمانیه - از فرق زیدیه - جارودیه را که نیز از زیدیه بودند کافر می‌شمردند برای اینکه ابوبکر و عمر را کافر میدانستند و جارودیه، سلیمانیه و بتریه را از آن روی که ابوبکر و عمر را کافر نشمردند کافر شمارند. این سه فرقه را که از زیدیه بر شمردیم بر این سخن همداستانند که صاحبان گناهان بزرگ از امت اسلام، همواره در آتش دوزخ پایدارند و اینان مانند خوارج، بخلاف سخن خدا که فرمود: **لایأس من روح الله الا القوم الکافرون** (۱) بر گناهان خود از بخشایش خدای، نومیدند». آنگاه در باره سلیمانیه و جریریه میگوید:

«دسته دوم از فرقه زیدیه، سلیمانیه یا جریریه هستند که از پیروان سلیمان بن جریر زیدی میباشند. سلیمان گفت: «امامت باید بشوری باشد و آن به پیمان دوسر

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مؤلف کتاب حاضر در صفحه ۱۶ سئل و نحل شهرستانی به نکته‌ای از امام فخر رازی در کتاب مناظرات او بر خورد کرد که نقل آنرا در این مورد بی مناسبت نمیداند امام فخر میگوید: «استاد ابو منصور، مرد متعصبی بود و حقایق را چنانکه هست نقل نکرده...» اما اقبال آشتیانی در خاندان نویختی - ص ۲۵۶ - مینویسد: «اهل تسنن عموم فرق شیعه را بعلمت آنکه امامت خلفای ثلاثه را ترک کرده‌اند رافضه میخوانند. مغیره بن سعید رئیس فرقه مغیره هم پس از آنکه رأی مخصوص خود را در باره امامت محمد بن عبدالله بن حسن، ظاهر کرد از او روگردانند ایشان را رافضه نامید.

۱- از بخشایش خداوند، جز کافران نا امید نیستند. سوره یوسف آیه ۸۷.

از بهترین امت استوار گردد. وی امامت مفضول (۱) را روا میدانست و امامت ابوبکر و عمر را استوار میداشت و میگفت که مردمان از بیعت به آندو کار بهتر را که بیعت با علی بود فروگزاردند (۲) ولی این لغزش موجب کفر و فسق ایشان نبوده است. سلیمان بن جریر عثمان را برای کارهایی که سبب کینه توزی کینه توزان از وی شد کافر می‌شمارد و اهل سنت از این روی سلیمان بن جریر را کافر شمارند.

شهرستانی در سل و نحل پس از شرح عقاید این فریق میگوید: اصحاب سلیمان بن جریر گویند: امت در بیعتی که با وجود علی (ع) بر امامین - ابوبکر و عمر - کردند خطا کردند اما خطای ایشان به درجه فسق نمیرسد، چه، این خطا اجتهادی است. آنان رفضه را طعن کردند و گفتند « ائمة ایشان جهت شیعه خویش، تمهید دو قول کردند که منطوق آن بر صحیفه احوال هیچکدام ظاهر نمیتواند شد: یکی قول به بداء که میگفتند حضرت کبریا الهی بداء فرمود و دویم قول به تقیة که بهر چه سستهای طبع باشد ذاهب شوند و بان قائل گردند».

این حزم صاحب الفصل درباره «امامت مفضول» میگوید: طایفه ای از خوارج، گروهی از معتزله، جمعی از سرجه منجمله محمد بن الطیب الباقلانی و هواداران او و جمیع رافضیان شیعه بر امامت افضل مردم معتقدند و گروهی از خوارج، جمعی از معتزله، جماعتی از سرجه، عموم زیدیان شیعه و اهل سنت بر امامت مفضول اعتقاد دارند.

صرف نظر از مسائل مزبور در فوق - که تیره های داخل در فرقه زیدیه روی

۱- یعنی شرط نیست که امام از لحاظ دانش، بهترین و برترین فرد است و در رأی و حکمت مقدم بر همه باشد پس هرگاه احتیاج ایجاب کند و با وجود فاضل حتی - افضل - مفضول بدان سهم قیام خواهد کرد و سا در صفحات، آینده از این بابت بتفصیل سخن گفته ایم.

۲- در اصل: گذاردند.

آنها اختلاف نظر داشتند در بسیاری مسائل دینی، اصولی، فقهی و کلامی میان زعمای زیدیه گفتگوهایی وجود داشت تا دامنه آن تدریجاً بقرون بعد کشیده شد و موجب مناظرات و گفتگوهای بسیار گردید.

همچنانکه اشاره کردیم زیدیان عقیده داشتند هر کس از فرزندان و نوادگان محمد «ص» مردم را به بیعت دعوت کند امام مقتضای الطاعه خواهد بود. بر مبنای این اعتقاد سلسله امامت از نظر زیدیه بدینگونه بود که نخست علی (ع) سپس فرزندش حسین (ع) قیام کردند تا بشهادت رسیدند، آنگاه زید بن علی سر برافراشت و در کوفه مقتول شد، پس از او فرزندش یحیی خروج کرد و در خراسان بشهادت رسید، آنگاه فرزند دیگر زید - یعنی عیسی - و سرانجام محمد بن عبدالله بن الحسن (۱) خروج کردند و امامت رسیدند.^{۷۷}

با اینحال صرف اینکه هر کس فرزند خاندان رسالت باشد و قیام کند اطاعت از او واجب خواهد بود از نظر زیدیان کفایت نداشت و برای چنان امامی شرایطی قید کرده بودند که گرچه این امر نیز، بنوبت خود مورد اختلاف سران آن قوم بود ولی برای قیام و شمشیر کشی حد و مرزی بشمار میرفت.

شهرستانی در ملل و نحل میگوید: «زعم ایشان آنکه امام البته باید اولاد... سیده النساء فاطمه زهرا... باشد و غیر اغصان این شجره طیبه از اولاد طاهرات امام نتواند بود الا آنستکه گویند از اولاد والا گهر مطهر زهرا که عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد و دعوی امامت کند امام باشد و اطاعت از او واجب باشد... و از اولاد

۱- محمد بن عبدالله بن الحسن، به نسبت زهد خود ملقب به النفس الزکیه بود.

در مدینه به همراهی ۲۵۰ نفر پنهانی بر منصور خلیفه عباسی خروج کرد. امیر مدینه را دستگیر ساخت، مردم به خلافت او گردن نهادند، آنگاه بر مکه و یمن دست یافت. منصور، چهار هزار نفر سواره به جنگ او فرستاد. عیسی بسال ۱۴۵ در مدینه مقتول گردید. (ر. لک.

امامی المسلمین . . . الحسن و الحسین رضی الله عنهما و عن ابویهما در این معنی مساویند . . .»

بطرس بستانی در دائرة المعارف خود میگوید : فرقه‌ای از خوارج که منتسب به زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبند معتقدند که امام باید دارای شش صفت باشد :

عالم ، زاهد ، شجاع ، فرزند یا نوادهٔ امامان حسن یا حسین ، زیبا چهره و بدور از آفت باشد . اینان در اصول - نه در مسئلهٔ امامت - پیروان معتزله اند.^{۷۸}

محمد ابو زهره در کتاب: «المذاهب الاسلامیة» ضمن تعریف شیعه - پیدایش و نشو و نمای آن - مینویسد : فرقهٔ زیدیه از نظر کثرت اعتدال ، نزدیکترین فرقه شیعه بر آراء اهل جماعت است . آنان امام را بمرتبهٔ پیامبری بالا نمیبینند ولی معتقدند که امام بمانند سایر مردم ، اما برترین فرد ایشان است . زیدیه بر اساس این فکر که : پیامبر (ص) امام جانشین خود را بوصف تعیین کرد نه به نام - نهایت اکثر آن اوصاف در علی (ع) بیش از سایرین جمع بود - برای مدعیان امامت پس از علی ، اوصاف و شرایطی قائل شدند و گفتند امام باید فاطمی، مستقی، پرهیزگار ، آگاه و بخشنده باشد و بنام خود دعوی خروج کند . اما این صفات ، نه چنانست که جمع آنها یکجا واجب باشد بلکه هر کس بیشترین آنها را حائز بود اولی بردیگری است . حتی اگر اهل حل و عقد ، کسی را به پیشوایی برگزیدند و او بدون داشتن آن صفات ، مورد بیعت قرار گرفت امام است . بر مبنای همین عقیده است که زیدیه ، امامت شیخین را پذیرفتند و گفتند گرچه علی بن ابیطالب (ع) افضل صحابه بود ولی خلافت ، بنا بر مصلحتی به ابوبکر تفویض شد که فتنه‌ها بخوابد و قلوب عامه ، از کینه پاک شود . همچنین قید صفات یاد شده ، موجب خروج جمع کثیری از شیعیان شد . زیدیان که بجواز بیعت از دو امام در یک زمان قائلند میگویند هر کدام از آنان باید در اقلیم دیگری به امامت

قیام کنند نه در یک سرزمین زیرا در غیر اینصورت مردم باید در آن واحد بر دو پیشوا اطاعت کنند و این صریحاً منع شده است. در باره گناهان بزرگ، بگفته محمد ابوزهره، زیدیان معتقدند که هر گاه مرتکب، توبه نصح نکند مدام در آتش باقی خواهد ماند^{۷۹}.

صاحب مقالات الاسلامیین میگوید: زیدیه در باره باری تعالی عزوجل اختلاف دارند میگویند آیا شیئی است یا نیست؟ اینان دو تیره اند:

تیره اول - که جمهور زیدیه باشند - گمان دارند که باری عزوجل شیئی است اما نه بمانند سایر اشیاء و نه حتی شبیه بآنها.

تیره دوم نمیگویند که وجود خداوند شیئی است و هر گاه از ایشان سؤال شود که آیا چنین سخنی دارید میگویند: هرگز چنین نمی‌پنداریم. زیدیان از نظر اسماء و صفات خداوند نیز دو تیره اند:

فرقه اول - که اصحاب سلیمان بن جریر زیدی هستند - می‌پندارند که خداوند، عالم بعلمی است که آن علم، نه خود خداست و نه از او جداست. آنان در مورد سایر صفات نفس - از قبیل زندگانی، شنوایی، بینایی و نیز صفات ذاتی - بهمینگونه فکر میکنند. آنان می‌پندارند که خداوند، همواره سرید است و گناهان را نکوهیده می‌شمارد. همچنین، خدا همواره خشنود و همواره خشمناک است، خشم او بر کافران، رضای او بر تعذیب ایشان است همچنانکه رضای او بر این اسر خشم او بر آنان است. خشنودی خداوند از مؤمنان، خشم او بر عذاب ایشان و خشم او بر عذاب ایشان رضای وی از آنان برای آرزوشان است. آنگاه میگویند: ما نمیگوییم خشم خدا بر کافران، دلیل رضای او از مؤمنان است.

فرقه دوم تمسماً خلاف این افکار را دارند.

همویگوید: زیدیه از نظر استطاعت سه فریقند: گروه اول میگویند استطاعت و فعل، لازم و ملزوم هم است (چون حرارت و آتش) و آنچه شخص را وادار به ایمان

میکنند همان عملی است که موجب کفر وی میگردد. گروه دوم می‌پندارند که استطاعت پیش از انجام فعل وجود دارد ولی با فعل عملاً همراه میشود پس هنگامی این کار صورت می‌پذیرد که شخص قادر بانجام باشد. برخی متکلمین میگویند سلیمان بن جریر نیز بر این رأی بود. در کتابی از سلیمان بن جریر خواندم که استطاعت و فعل بمانند استزاج دو روغن، جدا نشدنی است.

تیره سوم میگویند که همیشه استطاعت مأسور و اسرارع پیش از فعل هست و انسان بعنوان انجام دهنده شیئی، قابل وصف نیست مگر آنکه فعلی از او صادر شده باشد.

وی می‌افزاید زیدیه از لحاظ کفر و ایمان نیز بردو تیره اند تیره اول میگویند: ایمان عبارت از شناسایی خدا بر طریق اسلام یعنی قبول وجوب احکام و اجتناب از مناهی است پس هر گاه کسی از آنان مرتکب گناهی شود کافر است نه مشرک و منکر. تیره دوم میگویند ایمان بمعنای مجموعه تمام اوامر خدا یا پیامبر است پس گناه یا سرپیچی از امر کفر نیست بلکه کفر، ترک تمام اوامر و افعال است.

همو میگوید: زیدیه در باره اجتهاد رأی اختلاف دارند و بردو تیره بخش میشوند تیره‌ای میگویند اجتهاد رأی در احکام، جایز است و مخالفان این فکر را رد میکنند و باجتهاد رأی در احکام اعتقادی ندارند. زیدیان و روافض در این نکته همداستانند که علی (ع) بر سایر اصحاب پیامبر (ص) برتری داشت و پس از رسول اکرم احدی والاتر از او نبود.

زیدیه و معتزله:

گروهی از مورخان و نویسندگان انساب معتقدند که علة العلل افتراق هواداران زید بن علی - بنیانگذار فرقه زیدیه - گرایش آن بزرگوار به معتزله است و امام زید که چند صباحی نزد واصل بن عطا - رهبر اعتزالیان - بکسب علم و تبادل نظر پرداخت

خواه و نا خواه تحت تأثیر افکار وی قرار گرفت. پاره‌ای معتقدات تیره‌های ناشی از فرقه زیدیه - که در صفحات پیش شرح آنها پرداختیم - گواهی بر این مدعاست لیکن افکار امام زید نه آنچنان از واصل بن عطا متأثر بود که بتوان گفت زیدیان در همه موارد اصولی، از آنان پیروی میکردند.

شهرستانی در ملل و نحل پس از شرح عقاید فرقه زیدیه میگوید: اصول ایشان اصول معتزله است در جمیع مسائل - الا در مسئله امامت - و زید بن علی تلمذ واصل - بن عطا فرمود (۱) و در جای دیگر ضمن شمارش اختلافات دهگانه ملل از ابتدای بیماری حضرت رسول (ص) تا امامت علی (ع) میگوید: زید بتلمذ [حسن بصری و استادش واصل بن عطا که اعتزال و انفراد گزیده بودند] متخصص گشت و از او اخذ اصول کرد از این جهت تمام زیدیه، معتزله باشند. همو در بیان عقاید زیدیه می افزاید: و زید بن علی، خواست که علم اصول و فروع حاصل کند تا بتحلی علوم بتقدم اقران فایز گردد و منقبت امامت را حایز، در اصول، از واصل بن عطاء غزال، که رئیس معتزله بود اقتباس علوم و تلمذ کرد. با وجود مفاسد اعتقاد که واصل را نسبت به علی (ع) بود - چه اعتقاد فاسد او آن بود که در جمیع محاربات که آنحضرت را با اصحاب جمل و اصحاب شام بوقوع پیوست بیقین صواب، فایز نبود - با این ردیله فساد اعتقاد واصل، زید بن علی بافاده او راضی شد و اصول اعتزال را از واصل فراگرفت و تمام متابعتش معتزلی بودند. . . و میان زید و برادرش امام طاهر محمد با قر رضی الله عنهما مناظرات بسیار و مقالات و بیشمار بوقوع پیوست از آنجهت که بتلمذ واصل بن عطاء راضی شد و باقتباس علوم از کسی که بتجویز خطاء جد بزرگوارش در قتل ناکثان و قاسطان قائل شده راضی شد و از کسی که در قدر، به

۱- ملل و نحل ص یو (در باره رؤس عقاید معتزله به صفحات ۳۵ و ۳۶ همین کتاب

خلاف مذهب اهل البیت قائل شده و آنکه امام را واجبست که خروج کند بانقیاد و استفاده از او رضا داد.

صاحب تبصرة العوام میگوید: بدان که اعتقاد زیدیان در اصول کلام اعتقاد معتزله بود و در فروع، با نواصب، موافق باشند و نزد ایشان قیاس و رأی اجتهاد و استحسان دلیل شرعی بود... جمله ائمه معصوم را از زین العابدین تا مهدی، همراه دانند و گویند هر که با امامت زید نگوید و جهاد واجب نداند کافر بود... (۱)

ابن ابی الدم در کتاب «فرق الاسلامیة» آورده است که: زید بن علی ترجیح داد علم اصول را از واصل بن عطاء - سردممدار معتزله - فرا گیرد پس نزد او به شاگردی پرداخت، از او علم اعتزال را فرا گرفت و زید و یارانش در مذهب و اعتقاد با اصول اعتزال گرویدند (۲).

این بود نمونه مطالبی که دلیل گرایش زید بن علی بنیانگذار فرقه زیدیه به مشرب معتزله بشمار است و موجب پراکندگی رافضیان و ایجاد تفرقه های دیگر بدنبال آن گردید اما بقطع و یقین نمیتوان حکم کرد که امام زید، نزد واصل - ابن عطا به شاگردی پرداخت و برخی شواهد تاریخی خلاف این مدعا را ثابت می کنند.

صاحب اعیان الشیعه ضمن نقل مطالبی از «احمد امین در حق شیعه» نظریات خود را عبارت بعبارت ذیل آنها اضافه میکند و میگوید: مذهب زیدی نزدیکترین مذاهب شیعه به اهل سنت است و اینکه میگویند سبب آن، تلمذ امام زید بن علی نزد واصل بن عطاء پیشوای معتزله است وارد نیست زیرا زید هرگز نزد واصل تلمذ نکرد و علم را از اهل بیت خود فرا گرفت.

۱- مؤلف، این معتقدات را در زمره خرافات زیدیان بشمار آورده است ر. ک. تبصرة

العوام، ص ۱۸۸.

۲- فوات الوفيات بنقل از قول ابن ابی الدم.

محمد ابوزهره در کتاب خود «الامام زید...» با توجه به نوشته های شهرستانی که فوقاً نقل کردیم تحت عنوان «استقلال علمی» میگوید: مسئله کسب اصول - اعتزال از واصل بن عطا بیرون از این سه حال نیست: اولاً آنچه سبب اقتباس یا تحصیل برخی مسائل از واصل بن عطاء شد رغبت فراوان زید بتحصیل اصول همراه با فروع بود. وی فروع علم را در مدینه درك کرد و برای تحصیل اصول، عازم بصره گردید که در آن روزگار مهد فرقه های اسلامی بود.

دوم آنکه: زید با علم به بخصامات جد بزرگوارش علی (ع) بدرك مسائل اصولی اعتزالی پرداخت و این بهترین دلیل بر استقلال فکر اوست.

سوم آنکه: زید، پس از آنکه در مدینه بکمال رسید، بکسب علم - از هر جایی و هر کسی - همت گماشت و این شأن هر دانشجویی است که بمانند غواصان در جستجوی گوهر، هرگز پابند مکان معینی نباشند. با اینحال آیا صحیح است بگوییم که زید در این مرحله شاگرد واصل بن عطا بود؟ مگر نه هر دو تن، همسن و سال بودند؟ هر دو ان در سال ۸ هجری نبوی - یا اندکی نزدیک بان - بدنیا آمدند. بنابراین بر خورد آندو که در ایام رشد صورت گرفت - و دلیل رشد واصل همین بس که مستقل تدریس میکرد نوعی مذاکره علمی بشمار میرفت نه به شکل برخورد شاگرد با استاد. در آن ایام، زید اراده کرده بود در نواحی مختلف پیرسون عقاید، بگردد همچنانکه فروع احکام را درخاندان خود فرا گرفت.

تا زمان حضرت صادق (ع) چون هنوز علم کلام در میان امامیه رواج نیافته - بود، علمای این فرقه همه در اصول، پیرو ائمه بودند. ولی بعدها بین ایشان در روایت اخبار و احادیث اختلاف بروز کرد و طبقه متکلمین از اخباریه جدا شده باصول اعتزال گرویدند مخصوصاً جماعتی از ایشان در ابتدا از مشبهه بودند و بعدها بمناسبت نهی ائمه و خلطه و آمیزش با معتزله از این عقیده برگشتند و بتدریج کلام فرقه امامیه اگر چه در ابتدا اساس آن مقتبس از معتزله بود به مناسبت هدایت ائمه اطهار و ظهور

یک عده از فضلای بزرگ ، اساسی خاص پیدا کرد و بین متکلمین امامیه و معتزله بر سر بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده حاصل شد (۱).

محمد ابو زهره در دنباله مطالبی که رأساً اشاره کردیم میگوید : مذهب معتزله از نظر عقاید فی الجمله مذهب زیدیه و مذهب اثنا عشریه است و ظن قوی بر آنست که طبق روش دیرین آل بیت که در خوض و غور اصول عقاید ، افکار معتزلین را مورد نظر قرار میدادند مؤکداً امام زید رضی الله عنه نیز در این رهگذر به جستجو پرداخته است حال اگر هم بپذیریم که زید ، در ملاقات خود با واصل ، آراء معتزلین را مذهبی در اعتقادات ، برگزید در این فکر اختلاف نظری وجود ندارد که روش او ، جز امر بمعروف و نهی از منکر نبود همچنانکه قیام او برای اقامه سنن ، اساتذ بدع و تطهیر حکم اسلامی از فساد و ظلم بود .

بخش سوم :

زیدیه و مسائل گوناگون مذهبی و اجتماعی

در عصر اموی فرق سیاسی متعددی بظهور پیوست که هر کدام برای خود آراء غریبی داشتند. یکی از آنها فرقه کیسانیه بود که طرفداران آن معتقد بودند امام هرگز خطا نمیکند و پس از مرگ، باز سیگردد. برخی از آنان نیز میگفتند امام هرگز نمی‌میرد، در جبل رضوی زنده جاوید است و به آب و عسل دسترسی دارد. کیسانیه که در بلاد اسلامی، اتباع کثیری نداشتند معتقد به تناسخ ارواح بودند باین معنی که میگفتند روح سردگان از جسدی بجسد دیگر روانه میشود (۱) یکی دیگر از این فرقه‌ها - که این اثیر نیز از آن یاد کرده است - مغیره بودند که به « تجسم » اعتقاد داشتند و میگفتند: حضرت باری تعالی بصورت سردی است که تاجی بر سر دارد و تعداد اعضای او با تعداد حروف هجاء برابر است لاجرم جا داشت از میان آنهمه او هام فاسد و منحرف، رایى مقبولتر ظاهر شود تا با ایجاد اعتدال در عقاید، راه درست نیل به حق را پیش پای مردم بگذارد. محمد ابو زهره میگوید: زید بن علی رضی الله عنه بر این مهم قیام کرد که این افکار را تعدیل دهد، تصفیه کند، گمراهی و انحراف را

۱- بنظر محمد ابو زهره این رأی مأخوذ از فلسفه هند است که میگفتند ارواح، از اینکه بجسد موجودی پست تر منتقل شوند عذاب ببینند و از اینکه بکالبد زنده ای برتر روانه گردند ثواب ببرند ر. ک. الامام زید. ص ۱۱۳.

مانع شود و از تأثیر آن در دل‌های مردم جلوگیری بعمل آورد. اینک ذیلاً بنقل آراء و عقاید او در زمینه مسائل گوناگون مبادرت می‌ورزیم:

خلافت بار سنگینی است

عصر امام زید که عصر خفقان افکار بود موجب شده بود عقایدی از آن قبیل که یاد کردیم درنهمان اظهار شود. صاحبان این عقاید می‌گفتند: « خلافت بوراثت است نه باختیار، ابوبکر و عمر خلافت را از وارث واقعی آن غصب کردند و مستحق سب و لعن‌اند، اوصیاء (۱)، معصومانند و خطائی از آنان سرنمیزند و مهدی سرانجام ظهور میکند ». اما پس از پیدایی امام زید بن علی افکار او که ناشی از معتقدات سیاسی وی بود اندک‌اندک میان مردم شهرت یافت. اولین اندیشه‌اوردن تصحیح نظر امامت آن بود که وراثت مطلق نیست و ای بسا مصلحت مسلمین ایجاب می‌کند که امام بر افضلیت برگزیده شود. امام زید منکر آن نبود که امام علی (ع) بر ابی‌بکر و عمر رضی الله عنهما برتری داشت اما معتقد بود که خلافت، حق است و اطاعت آن امری واجب. گرچه علی (ع) بر مناقب اسلام افضلیت داشت و در جنگها همواره پیشگام بود اما مصلحت مسلمین بر آن قرار گرفت که شیخین ولایت پذیرند (۲).

۱- پیامبر اسلام، علی (ع) را بولایت وصیت کرد، علی (ع) حسن (ع) و آن بزرگوار نیز حسین علیه السلام را. لاجرم سلسله امامت بر بنیای « وصایت » بهمین ترتیب جریان می‌یابد.

۲- عین عقیده امام زید را محمد ابو زهره بشرح زیر نقل کرده است: « کان علی بن ابیطالب افضل الصحابه الا ان الخلافة فوضت الی ابی بکر لمصلحة رأوها وقاعدة دینیة راعوها من تسکین ثائرة الفتنة وتطیب قلوب العامة... » (ص ۱۸۸).

نویسندگان نامه دانشوران ناصری در این زمینه آورده‌اند: زید را عقیدت آن بود که علی

بقیه حاشیه در صفحه بعد